

راز های جهانخواری

احد ترکمنی «دلیل»

آگاهی از مسایل جاری جهان، منطقه و زادگاه پر رمز و راز ما، که اکنون بخشی از آن افغانستان نامیده می شود، آدم را غم آشنا می سازد، او را به معنی درد کشیدگی می رساند و گاهی نیز آسوده اش نمی گذارد؛ زیرا در نظامات جهان کنونی، دو واحد اولیه و دو ارزش اصلی خلقت انسان، یعنی فرد و خانواده ارزش ندارد و بدون این دو ارزش، زندگی بیهوده و بی معنی جلوه می کند و غذایی می شود که پایانی جز با مرگ ندارد. بر عامی و عالم، بر جاهل و عاقل، و بر خردمند و بی خرد روشن است که آنچه آدمیزاده را آسایش می بخشد، آسایش فرد است و پس از آن آسایش خانواده؛ و هر دو نیز در تباری به آسایش می رسد که با نظامات عادلانه و مناسب، آسایش انسان را به حیث هدف تمدن ضمانت کند.

ولی حقایق تاریخی برخلاف نشان می دهد که در جریان قرن های بی پایان، از هشت تا ده هزار سال پیش تا امروز، آدمیزاده را با نام تمدن و منافع کشور و ملت به اسارت می کشانند و به لشکر کشی و کشورکشی به کشتار می بردند و اهدافی را که با بهره کشی و ستم بر خلق دنبال می کردند، برای مقاصد غیر از سعادت انسان و در راه ارضای غرور و تکبر و هوا و هوس می بود و این شیوه در طول هزاران سال چنان تسلسل یافت که اولاد آدم پدیده ها و نظام هایی را گردن نهاده و کماکان گردن می نهند که هیچ رابطه ای با خلقت و فطرت او، به عنوان عنصر اصلی مدنیت ها ندارد. ولی با بی آزرمی، هر روز حلقه مرئی و نامرئی تسلط ستمگران و نظامات مادی آنان بر گردن غلامانی که غلامی را آزادی می انگارند تنگتر و تنگتر می شود.

اسباب و عوامل ناسودگی انسان در تمام اعصار تا امروز به گونه ای اصولی یکسان است و بنا بر آن انسانی که در همه اعصار تشنه عدالت بوده است، در هیچ قلمروی از این گیتی به آسایش نمی رسد و گره ستم از گلوی فشرده اش باز نمی شود. در مدنیت کنونی، گردانندگان نظام های ستمگر که انتخابی و دموکرات نامیده می شوند؛ بدون استثنا، از میان یک کادر قشری متحد و متعهد بین المللی بافته می شوند که در شکم یک شبکه بسیار موثر و کارگر سیاسی، نظامی، پولی، اقتصادی و طبقاتی پرورده شده اند و افراد مذکور در همه کشورهای دارای نظام دموکراسی خیالی، با آرای مردم به قدرت رسانده می شوند.

منافع و حیات چنین نظام ها، در سطح جهانی، به صورت بی دریغ از سوی حلقات صادرکننده دموکراسی و آزادی خیالی حمایت، نظارت، صیانت و ضمانت می شوند و هرچه همت و نیرو در دستگاه بین المللی تحمل کننده دموکراسی و آزادی خیالی میسر است (سازمان ملل و سایر ارگان ها و سازمان های جهانی که همه به منابع مشکوکی وصل اند) نیز ظاهراً در خدمت منافع چنان جامعه خیالی دموکرات و آزاد قرار دارند.

اعجاب بر انگیز آنست که برحسب تاریخ یک هزار ساله اخیر و شواهد زنده عصر ما، علی الرغم ظواهر بشردوستانه و عاقلانه ای که بر هیکل و هیأت ارکان و مصالح نظامات پوشانده شده است، مدنیت مسلط برجهان، در ماهیت، دموکراسی و آزادی و برابری را نه تنها ضمانت نمی کند بلکه با زیر پا گذاشتن همین ارزش ها، شعور، دماغ، بینش، واقعیات و اهداف انسان ها را غلام و برده ثروت، تکنالوژی، قوانین و فرهنگی می سازد که تمدن اروپایی نام گرفته است و ادامه امپراتوری رومن و نظاماتش می باشد که با نیروی غلامان می چرخید. تمدن اروپا آغاز جدیدی ندارد، آغاز این تمدن امپراتوری رومن بود که تا قرن دهم و یازدهم میلادی بر سراسر جنوب اروپا، سواحل شرقی و جنوبی بحیره مدیترانه (خاور نزدیک و افریقای شمالی) مسلط بود.

بنا بر آن لازم می‌افتد برای بررسی اندکی از احوال دردمند انسان در تاریخ، از شناسایی نظام‌ها می‌آغاز کنیم که تمدن حاکم بر جهان از آنان نمایندگی می‌کنند. نظام‌های کنونی در جهان، نظامات تقلیدی دموکراسی غربی است که ظاهراً برای مردم و به وسیله مردم انتخاب و اداره می‌شود. اراده مردم را جمهور (اجماع) می‌خوانند و از این جهت به نظامات دولتی تقلیدی از دموکراسی غربی، جمهوری می‌گویند. در عصر ما و در هر عصر دیگر، همین جمهوری‌ها و نظام‌های انتخابی دژخیم انسان و نماینده پول و قدرت جهانخواری است. بنا بر آن لازم است وضع آدمیزاده اسیر را از مطالعه جمهور آغاز کنیم.

جمهور ما را چسان ریختند؟

صبحدم بیست و ششم سرطان سال ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) رادیو افغانستان به جای برنامه عادی هرروزه به پخش مارش نظامی آغاز کرد و سردار محمد داؤد صدراعظم سابق و شهزاده بی که هم دیکتاتور بود، هم محبوب و معروف^۱، قبل از آنکه توفانی علیه خانواده سلطنتی آل یحیی (خانواده طلایی) و سایر محمد زایی‌های وابسته به دربار برپا شود، راه حساب شده بی را رفت؛ او با ایراد بیانیه بی خطاب به مردم افغانستان و جهان، سلطنتی را که ده سال همه کاره دولتش بود پوسیده نامید و آن را سرنگون شده اعلام کرد و به این ترتیب کودتای خاموشی را به سر رسانده، ستمگاران را به سلامت به دیار امن اروپا و امریکا فرستاد^۲ و مخالفین را خائن خوانده، به اعدام و زندان کشاند.^۳

چرا شهزاده بی نظام سلطنتی را واژگون کرد؟ شهزاده بی که بخش مهمی از نظام بود و طرح‌هایش حتی به وسیله حکام پس از وی اجرا شده است؟

پس از آن، شهزاده والا حضرت، سردار تند خوی، متعصب و مشت آهنین، شاغلی محمد داؤد شد؛ عهده‌های رئیس دولت، صدراعظم، وزیر امور خارجه و وزیر دفاع را بدست گرفت^۴. آرزومندان گمان کردند همه چیز عوض گشت و دروازه سعادت به روی مردم محرومی که ستم سازمان یافته قرون میانه بر آنان فرمان می‌راند گشوده شد^۵. وقتی که نظام شاهی جای خود را به نظام جمهوری می‌دهد، توقع همین است؛ لکن توقع با واقعیت همواره مطابق نیست.

مردم افغانستان از عبدالرحمن به بعد هرگز از امید سرنگون شدن نظام شاهی وکالتی (proxy)^۶ دست نکشیدند و اعلام انقلاب از سوی والا حضرتی که تا سال ۱۳۴۲ رئیس مستبد حکومتش بود، درد‌ها و داغ‌های آرزومندان نجات را مداوا نکرد و انقلاب هم که امیدی برای رهایی بود، سرکاری و سلطنتی شد^۷. آن زمان بسیاری از خود پرسیدند چه شد؟

و اکنون که نزدیک به چهل سال از سرنگونی سلطنت می‌گذرد، لشکر بانکداران (نیروهای امریکایی و ناتو) در نیمه از آسیا اردو زده‌اند و جهان‌خواران مشغول پرده برداری از دولت واحد جهانی هستند، به عنوان ابتدای کلام، رد پای جهان‌خواری در کشور خویش را از آشنا شدن با کسی آغاز می‌کنیم، که در افغانستان به وکالت بانکداران، این بانیان دولت و نظام واحد جهانی، نظام سلطنت وکالتی را به جمهوری شهزادگان مبدل کرد و آن را وکالتی تر ساخت.

جمهوری و الاحضرت، که طرحی فریماسونری - بانکداری بود⁸، لاجرم به جز نام، در عمل نظام دولت و اجتماع را به نفع رعیت - انسان های محکومی که توده اصلی جمعیت جهان را می سازند - تغییر نداد و دستگاه همان دستگاه مرموز گذشته بود که اهداف مبهمی را دنبال می کرد⁹.

نفوذ سردار داؤد در درون دولت و جامعه حتی پس از کنار رفتن از مقام صدارت شاه، تا بازگشت وی به عنوان رئیس جمهور تا حدودی دست نخورده باقی مانده بود¹⁰ و در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) که اعلام شد و الاحضرت از قدرت کنار رفته است، کسی باور نداشت و شایع بود گرداننده بازی هنوز هموست و از پشت صحنه امور را نظارت می کند؛ مردم با کنایه می گفتند سردار دیوانه به هر نحو، حتی به عنوان شاروال (رئیس بلدیة) کابل دوباره در عرصه سیاسی حضور خواهد یافت¹¹.

شاید شناخت داؤد خان به عنوان یک فرد به صورت واقع بینانه ممکن نباشد؛ ظاهراً او شهرت او وطن پرست و مترقی بود و با چپ اندیشان راز داشت، او با شوروی نیز دوست بود و بدان سبب با لقب شهزاده سرخ شهرت یافته بود¹². اما از دقت و صرافتی که هاشم خان در راه تربیت او و برادرش نعیم خان روا می داشت، این نکته مسلم می شود که داؤد خان خصوصیات قابل توجهی داشت؛ از نظر هاشم خان، سردار داؤد برای پادشاهی مناسب تر از ظاهرشاه بود¹³.

هاشم خان را اگر با شهرتی که به وی داده اند بشناسیم به خطا رفته ایم، او مسئول پی ریزی نظام سلطنتی بود که سوء ظن ها از هر سو بر آن می بارید. آوازه ارتباطش با انگلیس راز نبود، از اسرار مگو بود و با گوینده اش رفتاری دژخیمانه می شد. نه آنست که نادر شاه مؤسس دودمان، سپهسالار فاتح تل، اعلیحضرت غازی را با ضرب انتقام رعیت کشتند؟ هاشم خان تابوت برادر بر شانه، به تدبیر کاری پرداخت که دستورش تنها در سینه ها بود.

واقعیت آن است که هاشم خان پادشاه حقیقی کشور بود؛ او در حدود 4 سال سلطنت کوتاه نادر خان صدر اعظم بود و تا سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) علاوه بر آن که امور سلطنت ظاهر خان 19 ساله را به دست داشت، به وی باور هم نداشت و به حیث پادشاه قدرتی برایش نداده بود¹⁴.

شاید آنچه هاشم خان می دانست، ظاهرشاه و بسیاری از خانواده مصاحبان نمی دانستند؛ چه بسا حتی هاشم خان نیز نمی دانست از کجا آمده است و به کجا می رود. شیوه حکومت هاشم خان برخلاف اعتقاد کسان، که تنها اهداف خانواده و پشتون ها را می پیمود و از اروپا تبعیت داشت، یک شیوه علمی برای رسیدن به اهداف ستراتیژیک امپریالیزم در افغانستان بود که ماسترپلان چند مرحله یی داشت. بررسی هه جانبه از دوره صدارت هاشم خان موذی و زیرک، مجری حقیقی طرح های بازی بزرگ در افغانستان را در جایش ادامه خواهیم داد، ولی منظور از ذکر نکات بالا در نظر گرفتن عنصری از اهداف مخفی بانکداری در مرکبات شخصیت داؤد خان است که بذرش در دوران نوجوانی این ستاره خانواده مصاحبان به وسیله عموی راز دار او کاشته شد.

خانواده مصاحبان همچنان که سنجیده به تبعید فرستاده شد، با همان حساب و کتاب وارد کارزار بازی بزرگ نیز گردید. در این نوشته ها کوشش ما بر همین خواهد بود تا رشته یی را پی گیری کنیم که

روشن می سازد سال ها پیش و قرنی پس از انقلاب کبیر فرانسه، طرح بازی های بزرگی در اروپا و جهان ریخته شد و امریکایی که امروز ظاهراً تصمیم گیرنده بیشتر امور جهان است و بتان با خم ابروی رئیس جمهور طنز و دلربایش «بارک اوباما» می رقصند، در همان روزگار با حوصله، دقت و پشتکار، با حساب و کتاب و دانش هندسه، مثلثات و نجوم اساس گذاری گردید . آنچه در قرن هژده از اروپا به نام مدرنیزم به راه افتاده بود، در آغاز قرن بیستم با تو طوع های عظیم و پرخرجی در سراسر جهان پخش شد و در آسیا، از شانگهای تا دهلی، کابل، تهران، استانبول، و از فلیپین تا تبت و مغولستان؛ در شمال آفریقا، در شرق میانه و سایر کشورهای عربی، در پایتخت ها و شهرهای عمده اروپایی حرکت و جنبش و تلاشی به راه افتاد که سابقه نداشت . اگر در قرن هژده و نژده اروپا در التهاب خیزش و انقلاب و تغییر و تحول بود، قرن بیستم قرن تب آلود شرق بود . شهر های ایران، افغانستان، هند و دره ها و کوه ها و دشت های گسترده جنوب و شمال هیمالی از هرات تا رنگون و از کابل تا ترکستان و کاشغر و تبت میدان تاخت و تاز جاسوسان و قاچاقچیان بود و سلاح و زر و سیم، تحفه و هدیه از شهری به شهری و از درباری به درباری ته و بالا می رفت .

همه جا جنب و جوش و تلاش بود تا آسیا راه اروپا را برود و تمدنی که آن دیار را به مزرعه پرحاصل بانکداران مبدل کرده و اخلاق و نظام، فرهنگ و خرام جوامعش را دگرگون ساخته بود، آسیا را نیز دگرگون نماید . پس رقابت ها و بازی ها در زمین و دریا به راه افتاد؛ همه جا نقشه بود و پلان، ضد نقشه و ضد پلان، اطلاعات و ضد اطلاعات، و در همه راه ها و کوره راه، جاسوس و وطن پرست، دزد و کاروان در حرکت و جولان در آمده بود . هنگامه بود و هنگامه ها در قفا داشت .

بوی تعقیب این جریان مخفی و آشکار، حوصله فراخ و دقتی مور وار نیاز است و ما که افغانستانی هستیم و بازیگران بزرگ در ضیافت خونین ما می رقصند؛ با رضا یا نا گزیر تا راه خویش را از نقب ها، دهلیزهای تاریک، زندان های نمناک، قتلگاه های سیاست و سودخواری، اسطوره ها و واقعیت ها؛ و همه را با موشکافی ظریف و با ارتباط تسلسل منطقی پدیده ها و حوادث؛ نپیمائیم، هرگز از دامی که با طلسم شیطانی در آن افتاده ایم؛ بدر نخواهیم شد . افغانستان، این سرزمین جراحی شده ستراتیژیها، که لارد کرزن آن را تصادفی می شمرد؛ مولود تکامل طبیعی و تکوین ملت هایی نیست که با ستم گلوبال، بانکداران و اشراف رومی نهاد اروپایی از قرن هژدهم به راه افتاد .

به هر حال، با بررسی شخصیت، آرمان ها و منافع داود خان و خانواده اش، روابط بین المللی و دورنمای ژئوپولیتیکی عصر زعامت او، به همان جایی خواهیم رسید که ما و بانکداران را پس از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ رو در رو در افغانستان و میدان های تاریخی جنگ فاتحان تاریخ در این سرزمین قرار می دهد و آنوقت خواهیم دانست این بازی دو مقطع حساس را در تاریخ بر جای گذاشته است که اطلاعات کافی از اهداف ژئوپولیتیکی گلوبالیست ها به دست خواهد داد . این دو مقطع، امارت عبدالرحمن خان است و زعامت داود خان، که یک نگرش در عمق قضایای جاری در منطقه آسیای مرکزی و گوشه شمال شرقی آن، سرزمین «هانزا»¹⁵، ما را ناگزیر می سازد اعتراف کنیم با پیروزی سه در چهار، به نفع گلوبال و دولت واحد جهانی انجام یافته است .

آل یحیی و یا چنان که در میان تاریخ نویسان سال های سی میلادی رسم بود، خانواده مصاحبان، برای پیمودن اهداف بانکداران در زیر سینه خرس قطبی ای به کابل فرستاده شدند که دیگر آن خرس درنده قرن هژده و نژده نبود، بلکه مانند حیوانات سرکس، در حلقه تماشا به هیأت خرس وحشی و درنده در می آمد. آنان باید کاری را که با پادشاهی عبدالرحمن آغاز شده بود، به پایان رسانده و دولت یک ملیتی بلند پروازی را در جنوب دریای آمو به جای کشور حایل قرار می دادند و موازنه را بر قرار می نمودند. این ملت سازی تا هنوز ادامه دارد، افرادی چون حامد کرزی و آیندگان انتخابی و دموکرات؛ بازیگرانی اند که هرگز به سویه داود خان استقلال، شخصیت، توانایی و تقوای لازم را نخواهند داشت.

خانواده مصاحبان بایست در بافت سیاسی کشوری که قرن ها سرزمین اقوام و دولت های کوچک و متخاصم و قبایل خود مختار بود و با منطقی ساده به حیث کشور حایل در میان دو ابر قدرت ایجاد شده بود فساد وارد می کردند. مصاحبان عموماً و داود خان خصوصاً با حض و یا بدون حضور ذهن، باید در بازی کشور حایل (بفر ستیت *buffer state*) هم در خط اندازی نقشه های ستراتیژیک مربیان و مشاوران بانکداری گلوبال سهم می گرفتند و هم از جو هوا و گردباد حوادث خرمن خویش را برداشته و منافع خانواده مصاحبان و متحدانش را تأمین می نمودند.

اما اگر امان الله خان موضع مشکوکی در این بازی داشت و از شخصیت قوی ای برخوردار نبود، هاشم خان نیز ظاهراً تنها یک بازی گر موذی و مرموز به نظر می رسد که نقشش را بدون آرمان و مانند تحصیلدار کور مغزی در بدل معاش و مکافات به انجام می رسانید؛ داود خان بعکس مردی آرمانی و متعهد بود و بلند پروازانه گام بر می داشت. او زین بر پشت جوشن بسیار تیز تگ گذاشته بود و خود در این بازی بزرگ، از شخصیت نیمه مستقلی برخوردار بود؛ داود خان از جمله چهره های مشهوری مانند داکتر سوکارنو به حساب می آمد، ولی هرچند عده ای او را با فیدل کاسترو نیز همسر خوانده اند؛ این مبالغه بسیار گزافی است که اثباتش مشکل به نظر می خورد.

لاشخواری به وکالت آسمان

امپراتوری روم در طی قرن چهارم میلاد به امپراتوری مقدس روم مبدل شد و مسیحیت رومان کاتولیک را بر سراسر قاره مستقر گردانید. آن امپراتوری سپس در عرصه زمان با تغییر اشکال و تجزیه به واحد های کوچکتر سیاسی، تا قرن هژدهم بر اروپا، امریکا، استرالیا و بخش هایی از آسیا، افریقا و امریکای لاتین مسلط شد و اکنون، یکدست، بر سراسر جهان چیره شده است؛ هرچند اسامی مدنیت های دیگر مانند مدنیت اسلامی، هندو و بودیزم، چینی و جاپانی، امریکای لاتین. عرب و غیره با مظاهر بی اثر آنها هنوز هم وجود دارند، ولی فرهنگی که اجتماع، سیاست و اقتصاد جهان را اداره می کند همه یکدست فرهنگ اروپایی یا رومن است.

شواهد و آثار تمدن های گذشته و شاخص های انکشاف در عصر ما، اهداف مدنیت های گذشته و حال را بیان می کنند. بر حسب این شواهد اهداف نظام های سیاسی جهان در همه ادوار بر مبنای ترقی و انکشاف مادی بودند و نشانه های آن اهداف به صورت بنا های بزرگ و مجلل، برج ها و اهرام عظیم، شهرهای زیبا و باغ هایی چون باغ معلق بابل و دیوارها و بارو و حصار به ظهور رسیده اند. این

شهبازها، هنرمندی‌ها، نشان‌های تاریخ، کار افرادی از رعیت و یا خادمان و حاصل عرق و خون صدها هزار کارگر اجباری، اسرای شکسته دل، غلامان بی امید، انسان‌هایی که تنها برای شکم بیگار می کشیدند، شلاق می خوردند و به میخ کشیده می شدند.

و ناگزیر، این اهداف با ستم به دست می آید؛ ناهنجاری، محرومیت، تبعیض، و جفا‌های بیشمار بشری را بار می آورند؛ برای افراد و خانواده‌ها فاجعه و حادثه می آفرینند؛ نان را از گلوی افراد می ربایند، آسایش را از خانه‌ها و خانواده‌ها می گیرند و انسانی را که برای پیمودن مسیر تکامل آزاد و مستعد پل به زندگی می گذارد و بهره‌مشروع و طبیعی از نعمات خداداد دارد، به برده و وسیله بی اختیار برای انکشاف بی انجام مادی مبدل نموده، از آنان موجودات بیچاره، گردن شکسته و ناتوانی می سازد که تنها مقصد زندگی آنان سپردن شکم و نمردن می باشد.

جهانخواران هزاران سال است مظالم اصولی و سازمان یافته را با هنر جادوگران معبد و آیین‌های شرک و کبر و کمک دزدان اعتقاد و ایمان؛ یا با اسمای بی مسمایی مثل جامعه، ملت، دولت، کشور، منافع، پرچم و غیره توجیه نموده و با قوانین و مقررات یک جانبه، به ستم مشروعیت می بخشد؛ در حالی که این مفاهیم در جهان قدیم، دیروزی و امروزی هرگز وجود خارجی نداشته‌اند و چیزی جز فریب و نیرنگ لاشخواران زیرک و محیل و جهانخواران سیری ناپذیر برای فریب اکثریت انسان نبوده‌اند.

فطرت انسان لکن به دلیل آن که محصول خلقت ظریف و حکیمانه‌ای است و دوستدار عدالت و توازن، محبت و عاطفه، رقت و رحم می باشد، از شیوه و روش نظامات تمدن‌ها راضی نمی‌شود، وجدان و ضمیر آدمی به قناعت نمی‌رسد و دهن‌های بسته تا باز می‌شوند، فغان و ناله تنها صدایی است که از گلوی خلق الله فریب خورده برمی‌خیزد. افراد، خانواده‌ها و اقوام در هر خطه و قلمرو، در هر اقلیم از اقلیم عالم در بند یک شیوه استعمار و استثمار قرار گرفته‌اند و این تقدیر، سفید و سیاه و رنگه و بیرنگ نمی‌شناسد و امریکایی و افریقایی، جهان اول و جهان سوم نمی‌پذیرد. انسان در هر اجتماع و قلمرو در تمدن جاری، بیضه‌گوار و شیرده خانواده‌های انگشت شماری‌اند که همه جهان را با برابری و مساوات می‌خورند.

چرا ما به خود نمی‌آییم و نمی‌پرسیم، مگر امروز، در زمان ما که همه می‌کوشند آن را آخرالزمان و پایان جهان بخوانند؛ ساز و برگ جنگی جهانخواران با تمام زرادخانه و جادوگران و شعبده‌بازان رنگارنگش؛ با معرکه‌گیران و دلقکان، بندبازان و مطربان، و فواحش سیاست و ستراتیژی و اعتقادش، برای آسایش اقوام پابره‌افغانستان در دامان هندوکش گردآمده‌اند؟

و چرا التفات نداریم که مجموعه ظاهراً بد اقبال افغانستانی، بارها، با ناامیدی و سخت‌جانی مصایب جهان خواری را تنها به دوش کشیده است و اکنون نیز تنها ملتی در جهان است که به فساد آزادی، دموکراسی و برابری، اینت تحفه حرام غربی کاملاً آلوده نشده و تا حدود قابل توجهی همان آزادگان و پابرهنگان تاریخند و فی الحال نیز در آخرین لحظات بازی بزرگ، کماکان در دامان و دره‌ها و گردنه

های هندوکش نفس یأس و ناامیدی می کشند و در عین زمان پای لشکر بانکداران را در گل ابتلا فرو برده اند.

چه بسا که شب و روز آتش اندود و مرموز ما لحظات پایان استعمار جهانی باشد. این آستان، بیهوده چهار راه دیدار تمدن ها و مهد آمیزش و اختلاط فرهنگ های کهن و نو نبوده است، دامن و دره ها و قله های هندوکش، دهلیز عقوبتی است که مادر اصلی انسان، گیتی، بر سر راه مغروران جهان گشوده است و این عقوبت تا امروز هر گردنکشی را به زانو در آورده است؛ گردنکشی استعمار در این لحظات نهایی تاریخ چه فرقی با گذشته های عبرت انگیز جهانگشایان و جهانخواران رفته دارد؟ وانگهی این سرزمین کوه و کتل، کوره گداخته ای است که خشت هر یکی از مدنیت های جهان را پخته است.

«هرچند جهان کشایی اسکندر، مدنیت هلنیستی را از هند نسخه برداشت و به غرب برد، ولی نقشی جاودان نیز بر چهره بودا های هند در شمال آن گهواره تمدن برجای گذاشت. یادداشت جهان در تاریخ از آغاز قرون میانه (پس از اقتدار مذهب مسیحیت رومان در دهه سوم قرن چهارم میلادی) دو مرکز مدنیت را به خاطر دارد. تمدن نورگ، کهن و مغرور هندوستان و چین را در شرق، و تمدن نوپای مسیحیت با تمام اشتهای و نیروی شبایش را در التهاب گسترش و انحصار طلبی امپراتوری رومان در غرب. و در دوران یک قرن از ۱۲۴۵ تا ۱۳۴۵ میلادی، رابطه نا مرئی که به وسیله آمیزش فرهنگ ها میان شرق و غرب هان از دور اسکندر جریان داشت، این بار با در آغوش کشیدن موج تازه ای از رهگذران؛ تاجران ابریشم چینی و نمایندگان امپراتوری رومان؛ در شهر تاشقرغان که لقب «برج سنگی» داشت از سر گرفته شد»^{۱۶} و این سر آغازی از توسعه امپریال با مسئولیت و فرمان پاپ ها بود که تا امروز ادامه دارد و جز تغییر نام و عنوان، یک روز نیز باز نایستاده است.

از این جهت برای تحقیق در تاریخ سیاسی افغانستان از آغاز مرحله تازه توسعه استعماری در قرن هژدهم میلادی تا کودتای داؤد خان در سال ۱۹۷۳، تنها مطالعه زمانه ها، عوامل و اوضاع داخلی و منطقه کافی نیست؛ زیرا ورود امپریالیسم انگلیس به آسیا مانند جهان خواری قرون میانه و یا آنچه ظاهراً در تاریخ رسمی افغانستان از آن حکایت می کنند نبود. باور بیشتر مورخان اکادیمیا و چیزفهمان افغانستان بر آن است که دولت پادشاهی بریتانیا در قرن ۱۶ وارد هند شد و به تدریج آن را مستعمره ساخت و هرچند کوشید نتوانست افغانستان را به زنجیر بکشد. در عمل نیز بریتانیا هند را قبضه کرد و از آن بهره کشید؛ ولی امپریالیسم انگلیس در آن هنگام امپریالیسم دولت و اشرافیت و حتی کلیسای انگلیس نبود، این امپریالیسم، امپریالیسم پول سازان بود که جهانی شده بود، شیوه و نظام داشت، با سازمانی جهانی و ایدیالوژی گلوبال رهبری می شد، همه شریان های اصلی حیات در جهان را قبضه کرده بود و پایبندی به کشور نداشت^{۱۷}.

امپراتوری ها و جهان خواران بی شماری در جهان گذشتند که مدنیت ها در عصرشان بنا شد و امپراتوران و کشورگشایانی دیگری نیز، که مدنیت ها را نابود کردند. تمدنی را سلطان محمود با لشکرکشی ظالمانه، فتوحات و غارت در شهرهای ثروتمند و بی دفاع امپراتوری اش بنا نهاد، فرزندان مسعود برای تصاحب آن با برادر در آویخته تمدنی را که می توانست رنگ جهان را تغییر بدهد، درزی

ساخت و علاء الدین غوری بقیه را با آتش انتقام سوخت. خوارزمشاهیان را که امپراتوری ای با غرور و نخوت بنا نهاده بودند، مغول نابود نمود و مدنیت هایی را که فرزندان چنگیز بنا نهادند، زیر پای تیمور و امرای او، و سپس فساد صفویه ویران شد. و در انجام آنچه بازماندگان تیمور برپا داشتند به دست نادر افشار تاراج گشت تا بالاخره در قرن نهم تن زخمی و درمانده و تکه های پراکنده مدنیت های اسلامی و غیر اسلامی آسیا به دست اروپائیان به تاریخ سپرده شد.

و اما هنگامی که به جستجوی عوامل تاریخی ای آغاز کنیم که جهان پیچیده امروز در مجموع نتیجه آنست، ناچاریم به دورانی پیشتر از ۶۰۰۰ سال رجوع کنیم که مدنیت سومریان از بین النهرین برخاست و تا سه هزار سال فرمانروای قدرتمندی در سطح جهان بود. بابل (اکنون در محدوده بغداد) در قرون پایانی مرکز این مدنیت بود؛ بزرگترین و مهمترین اختراعات و اکتشافات اولیه بشر تا قرن های ده تا دوازده میلادی از همین دیار و حوزه بزرگی از جنوب و جنوب غرب آسیا در غرب هند برخاسته است که تا امروز اسباب آسایش و انکشاف جهان شمرده می شوند.¹⁸

مدنیت سومری هزاران سال ادامه یافت تا آن که اول در سال های ۱۶۰۰ قبل از میلاد به دست هیتی ها (اقوام هندو اروپایی مستقر در آسیای صغیر، که در اوج شکوفایی بر نیمی از اروپا مسلط بودند) تاراج گردید¹⁹، امپراتوری هیتی در سال ۱۱۷۸ قبل از میلاد به وسیله مهاجمان بحری که اتحادیه ای از اقوام دریا نورد مدیترانه بودند²⁰ برچیده شد. این حوزه که پس از آن بارها ویران و از نو آباد گشت، در قرن چهارم پیش از میلاد بالاخره به دست یونانیان (اسکندر) نابود گردید و آنچه را اسکندر ایجاد کرد، پارسیان زیرپا نمودند²¹. مدنیت مصر را نیز که از ۵۵۰۰ سال پیش از میلاد آغاز شده بود یونانیان درهم کوبیدند. تمدن کریت را که از ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شد، اول در ۱۲۰۰ پیش از میلاد بنی اسرائیلیان درهم شکستند و پس از مدتی آنان نیز در ۱۰۰۰ پیش از میلاد مغلوب یونانیان شدند. تمدن هندی هرپا را آرین های مهاجر از آسیای مرکزی زیرپا کردند، مدنیت کنعان (۲۲۰۰ ق م) را نیز رومن ها در ۲۶۴ قبل از میلاد نابود نمودند. مدنیت چین پس از دگرگونی ها و دست به دست گشتن های بیشمار میان اقوام و دودمان های مختلف منطقه ای، بالاخره در سال ۲۰۰ بعد از میلاد به دست اقوام التای اورال نابود شد. لاکن امپراتوری رومن که مدنیت رومن - جرمن را از آن پس در اروپا گسترش داد، تمدنی است که تا امروز با تغییرات فصلی و تکاملی ادامه یافته است. این مدنیت، به تدریج سایر مدنیت های جهان را یک یک بلعیده و در خود حل و هضم نموده است و از سال های ۱۰۰۰ میلادی تا کنون بدان منوال به پیش می رود. مدنیت رومن ها، که سه قرن پس از میلاد مسیح نام بدل کرد و زیر تأسیسات کلیسای کاتولیک با نام **امپراتوری مقدس رومن** ادامه یافت، از تحولات و انقلابات طبیعی و انسانی قرون بعدی در اروپا گذشت و تا امروز زنده ماند. اروپا و مدنیتهایی که در سراسر جهان پخش نموده است، همان مدنیت رومان است که مدنیت به کمال رسیده مایان در امریکای جنوبی (از ۵۰۰۰ سال پیش) و مدنیت های بعدی: اینکا (از ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد) و ازتک (از ۱۰۰۰ پیش از میلاد) را در ۱۵۱۹ میلادی (هسپانویها - رومن) با سببیت کاملاً نابود و افرادش را قتل عام کرد. مدنیت کهنسال هندو را که تا عصر امپراتوری تیموریان هند ادامه یافت، در سال های ۱۵۰۰ میلادی انگلیس (وارث کنونی رومن) درهم نوردید. مدنیت چینی منچو (۴۰۰ میلادی) نیز در حدود ۱۹۳۰ به دست انگلیس سقوط کرد؛ مدنیت جاپانی (۸۵۰ قبل از میلاد) در ۱۸۳۰ میلادی مَقهور امپریالیزم اروپایی (انگلیس) گردید.

بالاخره، مدنیت اسلامی که از قرن هفتم میلادی آغاز شد و ترکان عثمانی در قرن بیستم، ظاهراً آخرین سلسله خلفای اسلامی در عصر ما به شمار می رفتند، در ۱۹۱۸ از متفقین جنگ اول جهانی (رومن) شکست خورد و سال دیگر با کودتای کمال آتاتورک (همتای امان الله) برچیده شد و زیر نام مدرنیسم، به کام تمدن رومن فرو رفت و بدینقرار در حالیکه دولت های بیشماری با اسم و رسم اسلامی در جهان وجود دارند، برخلاف ظاهر، هیچکدام در واقعیت امر تعهدی برای تداوم تمدن اسلامی ندارند و عملاً در مسیر مخالف آن، یعنی مدنیت اروپایی حرکت می کنند و نظامات، جوامع، سازمان ها و اقتصادی مشابه با آنان دارند. علمبردار مدنیت کنونی (اروپای مسیحی از ۳۵۰ میلادی تا کنون) اینک امریکا و اروپای غربی است و تنها حریف مسیحی آنان روس های ارتدوکس اند که از همان سال ها به ظهور رسیده و پس از وقعه ای کوتاه (۱۹۱۷-۱۹۹۱) با زوال کمونیزم احیا شد و تاکنون به پا ایستاده است؛ ولی این مدنیت نیز با همان زرق و برق و راز و رنگ فرهنگ اروپایی رومن می چرخد.²²

مسلماً همه سلسله های گردن فراز تاریخ، با ستم، اجحاف و بیگار قصر و قلاع ساختند، لشکرهای عظیم آراستند و با حرص بی پایان، تا زوال کامل، به جنگ، پیروزی و شکست مشغول بودند؛ هزار هزار نذر از رعیت و صدها هزار قربانی از دشمن گرفتند در حالیکه حسمت و شوکت شاهان را از همان ۶۰۰۰ سال پیش تا امروز رعایا و اسرا، با آبله و عرق و خون مهیا نمودند. در کشورکشایی های شاهان قدیم و اخیر، به افراد، خانواده ها و اقوام ستم های بی نظیری صورت گرفته است و فود و خانواده، در عصر مدرن (از قرن نوزدهم به بعد) هرگز روی سعادت را مگر در دوران پیش از تمدن که آدمی از راه شکار و دانه چیدن زندگی می کرد، ندیده است.²³

در تمام دوران تاریخ، رعیت جهان با حکم سلاطین، که فرمان آسمانی شمرده می شد، بدون اعتراض به لشکرها می پیوست، کسی که برای سر باز زدن از جنگ بهانه و عذر می آورد با قساوت به قتل می رسید.²⁴ امپراتوران روم خویشتن را رسماً فرزندان خدایان، ژوپیتر Jupiter و هرکولیس Hercules می خواندند، رعیت را خادمان خدایان خویش و دولت و اشرافیت می شمردند و قانون گذارده بودند دیگران در برابرشان زانو زده، دامن قبایشان را بیوسند.²⁵

در اروپای قرون میانه، حتی در قرن یازدهم میلادی، آن زمان که اروپای غربی کمتر جامعه شهری داشت، نظام اجتماعی عبارت بود از شاه و مذهب، زمینداران بزرگ و کوچک که هیچ زحمتی نمی کشیدند ولی ارباب رعایای وابسته به زمین و رعایای آزاد بودند و حق زمینداری که به معنی اربابی مطلق و مالکیت کامل بر زمین و جان و مال رعیت بود، از سوی شاه که به نوبه خود نماینده الهی بر روی زمین شمرده می شد، به زمینداران و اربابان، و گاهی پاداش و بخشش به فرماندهان و خادمان سلطنت داده می شد. اربابان به ترتیب دوک های بزرگ (اعضای خانواده سلطنتی و شرکای اشرافی پادشاه)، دوک های درجه دو، بارون های درجه اول و دوم و شوالیه ها (اشراف و خوانین، افسران و رجال دولتی) و به ترتیب تابع سلسله اداره از بارون به دوک و دوک های بزرگ و دربار تا شخص پادشاه بودند. اشراف مطابق مرتبت طبقاتی، هر کدام ارباب ولایات و حوزه ها و نواحی شمرده می شدند و دربار و دیوان، لشکر و حکومت خویش را با قضا و عدل، خزانه و مالیات داشتند؛ بسیاری از

خوانین در مورد مرگ و زندگی رعایا صاحب صلاحیت بودند و برای اداره و فرمانروایی در قلمرو خویش نظام اجرایی و قضایی برپا می کردند²⁶.

چنان تشکیلات و مراتب، که رعایا در تعیین و انتخاب مراتبش نقش و حقی نداشتند، بدان معنی بود که بیش از ۸۰ درصد نفوس قلمروها، از زن و مرد و صغیر و کبیر؛ همه مفید و مولد، ولی غلام و مستضعف بودند؛ آنان تمام نعمات و وسایل و مواد مورد نیاز حیات را به ثمر می آوردند و لی عدۀ ناچیزی، همه مضر و مودی، بد طینت و بد کردار، منبع تهدید امنیت و آسایش، طفیلی و مفت خوار، و همه رویهم، کمتر از ۲۰ درصد نفوس، با اسما، القاب و لباس فریبنده و مشعشع، ارباب و سلطان و رهبر و پیر می شدند؛ عین لاشخواران بی همت، پرتوقع و زبون، با فریب و نیرنگ و زور و بدخواری، بیشترین و بهترین حاصل خون رگها و آبله دست و پای آدمیت را می بردند، چیده و شیرۀ و عصاره هرنعمت به آشپزخانه آنان می رفت، زیباترین ها و بهترین ها از آنان بود، بر زن و مال هرکس دست گذارده می توانستند و هر گناهی که از آنان سر می زد، صواب و عنایت بود. آنان مثل امروز با ثمری که رعایا و غلامان به عمل می آوردند به عشرت و قدرت نمایی و ماجراجویی می پرداختند و زنده جانها را برای تفریح به جان هم می انداختند.

چنان نظامها، فاتحان و گردن فرازان؛ قصور و عمارات بلند، مقابر و یادگارهای عظیم، معابد با شکوه، قلمروهای فراخ، گسترده و تمدنهایی برای تکبر و تفاخر می آفریدند؛ در حالیکه هر تمدن جدید، با ستم، بر شانه اکثریت ستمکش، بار عذاب و فرسایش را سنگین تر می ساخت. روزگار گذشتگان، عین شرایط و احوال کنونی، که همچنان ۸۰ درصد نفوس جهان (بیش از 5 میلیارد) نعمت می آفرینند و بیست درصد مفتخوار آن را می ربایند و با ثروت بدست آورده، همچنان عمارات بلند، قصور و شهرهای پر جلال، ماده و ماده و ماده ایجاد می کنند و راه گشودن آسمان و ربودن سیارهها را در پیش گرفته اند، قربانی هوسهای متکبران بود²⁷.

و تاریخ، چنان نظامها، شاهان و دولتها را به هفت آسمان تکریم و تعظیم می برد، عصرشان را عصر درخشان و طلایی می خواند و بناهای تکبر و شوکتی را که همه با ستم آراستند، علامت بزرگی و هنر دوستی آنان شمرده، نسلهای بعد را نیز به تکریم ستم پیشگان معتقد می سازد. تاریخ از افرادی چون اسکندر، داریوش و کوروش، گوپتا و چندرا، جان و کنستانتین، انوشیروان و هارون و محمود شاهان مقدس، جهانکشایان کبیر، فاتحان بزرگ و عادل و فرمانروایان نیکوکار، امیرالمؤمنین، عالم پناه، ظل الهی، قبله عالم، جنت مکان، قدس آشیان، ضیاء المله ساخته است و به افرادی چون پادشاه لندنگ اخیر ما، المتوکل علی الله، و پدر مرموزش، غازی شهید سعید می گوید²⁸.

در حالی که در میان نژادهای بشر همان معیار کهن، اقلیتی را غنی، قدرتمند و مفتخوار می سازد و اکثریت را مضمون ستم و اسارت قرار می دهد. این توازن بی موازنه، با فریب جادوگران معبد و مسند ممکن می گردد و قوانین و عنعنات خاصی ابداع شده است تا انسانها به رعیت بودن تن در داده قشری را فرمانروا و ارباب می پذیرد و چنان در این غفلت خو می کند که ستم در هر زمان، و در زمان پرمطراق ما نیز مشروع شده است و ستمگرانی که در اعصار گذشته، شاهان، اشراف و خوانین

بودند، در معبد با رهبانان طلسم می آفریدند و مخلوق خدا را به وکالت آسمان در دام لاشخواران می افکندند؛ اکنون با لباسی جدید نمایندگان دانشمندان، شیک و درس خوانده پارلمان ها و احزاب سیاسی و سازمان های جهانی اند. این تمدن را، به قول ویل دورانت، شاید فطرت و طبیعت بشر نمی خواهد²⁹ و برپاکنندگان و پاسبانان آن لاشخوارانی اند که بنای فریب و ستم را با تیغه شمشیر برپا کرده اند و تمدن مادی نیز نیاز و تجلای نیات آنان است که هرگز قصد خوشبختی انسان را نداشته است.

این تمدن محصول استعمار و امپریالی است که هم عمری طولانی دارد و هم تشکیلات و برنامه های وسیع و دراز مدت در آستینش نهان می باشد. هرچند استعمار عصر مدرن را «امپریالیزم انگلیس» می خوانند، ولی در واقع این امپریال، استعمار بانکداران سود خوار است که با علم، فراست، اسباب و علل معین به ادامه امپراتوری رومن مسیحی برپا شده است. این تمدن ماشین عظیمی ایجاد کرده است که ملیون ها انسان فاقد روان را در خدمت دارد و امتیاز و ثروت می دهد؛ این دستگاه جهانی است و با قدرت پول می چرخد³⁰.

این استعمار در هر مستعمره ای که پا نهاد، نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ای را سازمان داد که اگر داندند اش خود شغالگران بودند. انگلیس ها از مرد و زن، سپاهی و بازرگان، سیاستمدار و مأمور مخفی، چنان با ایمان در کار امپریال منعم شدند که در سال های ۱۸۵۰، اوج امپریال و پایان قرن ویکتوریا، به مستعمرات نه تنها به عنوان منابع ثروت و نعمت نظر داشتند، بلکه تغییر نظام اجتماعی و ترویج شیوه زندگی و نظامات جامعه انگلیسی مسیحی را در تیول جدید، وظیفه اخلاقی خویش می پنداشتند.³¹

تغییر نظام زندگی اجتماعی و سیاسی و بنیاد های اعتقادی مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، دقیقاً کاری بود که استعمار انگلیس در انجامش ظرافت ها و حکمت ها به کار برد. استعمار بانکداران به دست امپریالیزم انگلیس از میانه قرن نوزدهم میلادی به این سو، بافت اجتماعی، سیاسی و مذهبی مستعمرات و جهان سوم را با تقابل فرهنگ های فاتح و مغلوب و تعدد بر دگرگون ساختن ارزش ها و اولویت های افراد، خانواده ها، سازمان ها و بنیاد های اجتماعی عملی ساخت. برخورد انگلیس با جوامع مستعمره شبیه رام ساختن اسب سرکش برای سواری بود³².

مدنیت ها همواره هنگام اختلاط با فرهنگ های فاتح دیگر متحول می شو و این تقابل، تمدنی را که فرهنگ مغلوب بدان ارتباط دارد نابود می کند. امپریالیزم انگلیس ناشر تمدن اروپایی (رومن کاتولیک) بود که از قرن دهم بدینسو در حال گسترش است و یکایک تمدن های دیگر را مقهور و مغلوب کرده و آنچه از فرهنگ های گذشته و مدنیت های آن در جهان باقی مانده است، به نوعی در فرهنگ غرب و تمدن مرتد آن منحل شده اند و در نتیجه، اکنون هر نظام سازمان یافته سایر مناطق جهان نیز، مانند اروپا، در شبکه غیر مرئی بانکداران عمل می کنند که طراح فرهنگ جدید تمدن امپریال می باشند.

به دلیل آن که استعمار انگلیس ابر قدرتی متعلق به بانکداران بود و طی دو سه قرن تسلط استعماری، سیاست ها، پیمان ها، وسایل و پایگاه های مخفی و آشکاری را برای تحقق ماسترپلان دولت واحد جهانی در مستعمرات پروریده، بذر های تنش و کشش، اختلاف و شقاق، بدنیتی و بی عدالتی را در هند و

افغانستان و بخش اعظم جنوب آسیا از بحر هند تا بحیره مدیترانه کاشته، مهلکه های دگرگون کننده ای در ساخت و بافت اجتماعی و سیاسی حوزه های مختلف فرهنگی برجا گذاشته است؛ بدهتاً لازم می افتد آن را از یک مبدأ دورتر پیگیری کنیم تا به مقدماتی برسیم که غلتک تاریخ را به سوی دهشت کنونی در جهان غلتاند.

دانشمندان و متفکرین گذشته و حاضر سلیقه ها و مبادی خاصی را برای تعریف و توصیف مدنیت جاری و آغاز و انجام مراحل آن به کار می گیرند و از آن جهت، نام ها و تعاریف متعدد و مبدا و پایان های متفاوتی برای توضیح آن عرضه می کنند . ولی ما که در این نوشتار در صدد گشایش رمزهای جهانخواری در عصر خود می باشیم، آغاز این عصر را از پایان جنگهای صلیبی و آغاز رنسانس اروپا قرار می دهیم که در واقعیت نیز نقطه عطف تاریخ و منبع حرکت و التهاب کنونی مدنیت بود و فلسفه و هنر، فرمول و نقشه های اساسی امپریالیزم غربی در همان عصر و در دایره خاصی از مدنیت معاصر تولد یافت.

این دایره، ائتلاف دولت، اکادیمیا و مذهب به رهبری سودخواران بود و هنر ثروتمند شدن و حاکمیت بر جهان را نیز همان دایره برای اروپا وضع کرد و مورد اجرا قرار داد . پیش از آن، رومن ها مسیحیت را مذهب رسمی امپراتوری قرار داده، واتیکان و رهبری کلیسا را نافذ نموده بود ند ولی سه قرن پس از آن، هنگامی که بربر ها روم را تصرف کردند ، امپراتوری از هم پاشید و اروپا به قلمرو فیودال ها، با دولت ها و قلمروهای خورد و بزرگ شهزادگان مبدل شد³³ و به دلیل تصادم منافع، در سده های بعدی وسیله ای شد که در دست طراحان مدرنیته یعنی بانکداران افتاد .

عنصر اساسی امپریالیزم ولی در همه دوران آن بود که نسل ها و نژاد هایی، به بهانه حق آسمانی فرمانروایی و برتری جسته و با چنین دعوی، اراده خویش را بر دیگر ملل و اقوام با جبر تحمیل می نمودند. اسکندر و امپراتوران روم، هریک خود را نیمه خدا می خواندند و فرمانروایی شان از معبد و جامعه رهبانیت مایه می گرفت و همان سان بود امپراتوران و سزار های رومی که خدایان زنده ای به حساب می رفتند³⁴.

جهاد صلیبی

با ظهور حضرت مسیح، امپراتوری های اروپائی که نمایندگان مذاهب و معتقدات کهن «پیگانیزم» بودند، هم چنانکه با یهودیت مخالفت عمیق داشتند، با مسیح نیز به عنوان مرتد برخورد کردند، او را باطل خواندند، به صلیب کشیدند ، با دین و تعلیمات او سه صد سال دشمنی ورزیدند و به تعقیب و کشتار پیروانش پرداختند³⁵. روزگار ولی راه خود را پیمود و مسیحیت علی الرغم کوشش قدرت حاکمه، به دین خلق الله مبدل شد.

از آن جهت که «باطل همواره با دزدیدن نیروی حق حکومت می کند»³⁶، طبقات حاکمه چند هزار ساله، این بار نیز مسیحیت را منبع قدرت یافتند و کنستانتین اول ، امپراتور روم شرقی و غربی، در سال ۳۲۴

میلادی آیین مسیح را که حقایقش با جراحی ادبی تحریف و توجیه شده بود رسمیت بخشید، خود را بانی و اجرا کننده آن اعلام کرد و این مأموریت را وجهه‌الاهی داد.³⁷

کنستانتین که مرد زیرک و درس خوانده، و در دانش و ادبیات روز ورزیده بود، ایام اولیه حیاتش را در روم شرقی و یونان بسر برد و در آنجا با مسیحیت که در همه جا گسترده بود و حتی در میان خانواده خود وی نیز در خفا پیروی می شد، انس گرفت و سال‌ها پس، هنگامی که در پایان جنگ و خونریزی های بیدریغ میان خانواده های اشرافی رومی، بر تمام قلمرو امپراتوری روم (شرقی و غربی) مسیطر گشت، خود را برگزیده خدا برای نشر مسیحیت و نجات مردم از بی ایمانی و پرستش ارباب الانواع خواند و مروج مذهبی شد که از تعلیمات مسیح آراسته بودند. او را طبقاتی از عیسویان تا کنون نیز قدیس می خوانند.³⁸

کنستانتین را که نامش Flavius Valerius Constantinus بود و در نیس واقع در صربییای کنونی زاده شده است، کاتولیک های شرقی کنستانتین کبیر و کنستانتین مقدس هم گفته اند. او اولین امپراتور بی رقیب رومان بود که پایتختش را از امیر (نیکومدیا)، واقع در غرب ترکیه در کرانه بحیره مدیترانه، به استانبول کنونی (قسطنطنیه constantiople) برد. کنستانتین در خانواده دیوکلیتین امپراتور روم شرقی در نیکومدیا ((ازمیر- از میت)) پایتخت شرقی امپراتوری روم بزرگ شد و در آن ایام ادبیات لاتین و یونانی و فلسفه را آموخت. جامعه آن روزی از امیر³⁹ محیطی باز بود؛ از این رو کنستانتین به مراکز دانشگاهی و مجامع فلسفی و دانشمندان پیرو آیین قدیم (پگان) و مسیحی دسترسی داشت و از هر دو سو می آموخت.⁴⁰ نیکومدیا در سال آخر قرن سوم میلادی توسط دیوکلیتین به عنوان پایتخت امپراتوری روم شرقی گزیده شد. کنستانتین ولی پایتخت را به استانبول منتقل کرد، آن را قسطنطنیه نامید و آن شهر از آن پس به روم شرقی نیز شهرت یافت.⁴¹

لاکن از سال ۳۲۴ میلادی تا رنسانس ایتالیا حدود هزار سال گذشت و نا گفته پیداست که در این مدت طولانی چه بر سر تعلیمات مسیح آمد و چگونه دین او را به تدریج به همان آیین باطل رهبانان، جادوگران و شامان ها مبدل کردند که دقیقاً راه پگانیسم را در پیش دارد.⁴²

یک توجه به سمبولیزم و اتیکان، فرقه های مختلف مسیحیت و موسسات وابسته، در لباس و زیب و زیوری که پاپ، اسقف ها و کشیش ها در مراسم در بر می کنند؛ سمبول های پگانیسم، یا آیین های شرک و بت، حیوان، ستاره و نیرو، جانوران، زمین، آسمان، و نیاکان پرستی را آشکار می کند. در سمبولیزم مسیحیت از نشانه هایی که مختص ارباب الانواع قدیم است؛ عین سمبول هایی که در آیین های سومری، مصری و هندی نیز به وفرت دیده می شود، بسیارند.⁴³ باز هم، چنین کلیسای قرن هاست خود را نماینده خدا می شمرد و یگانه راه رسیدن به خالق را از پله های مراتب خود می پندارد. در عصر سبعبیت کلیسا، حتی تفکر و عقیده شخصی، حق افراد شمرده نمی شد و از قرن ۱۲ تا ۱۸ میلادی به مدت شش قرن، کلیسا صدها هزار انسان، بیشتر زنان، را به جرم داشتن و یا جس تجوی دانش با ماشین تقییش عقاید سوخت.⁴⁴

در این مدت طولانی همه فرمانروایان و گردن کشان تاریخ با مذهب و رهبانیت پیوند داشتند و با کمک یکدیگر بر تن و جان آدم ها آفایی می کردند. شاهان و فاتحان قرون میانه اروپایی نیز خویشتن را نماینده پاپ می خواندند، و از آن طریق، حاکمیت خویش را به مسیح و منبع الهی و آسمانی قلمرو او رسانیده و با نیروی حکومت خدا و فرزند او مسیح و شریعتی مبتنی بر آن فرمان می راندند.⁴⁵

رومان ها که دوره تاریخی آنها از درخشانترین ادوار تاریخی اروپای قدیم است، نظامی را برپا و مسیطر گردانیدند که قدرت روم را در نهایت به ناف جهان یعنی شرق میانه منتقل کرد.⁴⁶ روم شرقی چیزی جز حاکمیت رومن ها بر مرکز جهان نبود، زیرا بیت المقدس در آن هنگام، و امروز نیز، مرکز جهان بوده است. مدنیت ها از شرق میانه برخاسته اند، ادیان از همین قلمرو پخش شده اند و ثروت نیز از همین مرکز می گذرد.⁴⁷

ولی رومان های مسیحی تفاوتی با رومان های الهه پرست داشتند؛ آنان دشمنی با آیین جدید و شگوفای اسلام را که از شرق میانه برخاسته و در عصر خلفای بنی امیه (۶۶۱-۷۵۰) و عباسی (۷۵۰-۱۲۵۸) نیروی حاکم در سرزمین های فارس و خراسان، سوریه، فلسطین، مصر و شمال افریقا (فاطمیان مصر از ۹۰۹ تا ۱۱۷۱) و هسپانیه (خلافت امویان قرطبه - کوردوبا از ۷۵۶ تا ۹۲۹) به شمار می رفت و زمینه های قدرت و ثروت آنان را در سراسر امپراتوری روم در غرب و شرق (بیزانتین) به مخاطره انداخته بود، در سیاست مقدسی نرفتند و با نام مذهب و آزادی زادگاه مسیح به جنگ های صلیبی روی آوردند که حدود سه صد سال ادامه یافت. تا آن زمان قلمرو زیر نفوذ خلفای عباسی، تا هند و غرب چین گسترده بود و خلفای اموی اندلس ایتالیا را تهدید می کردند؛ لکن مقارن سال های ۹۵۰ میلادی اختلافات بازماندگان عباسی و دولت های اسلامی در آسیا باعث فتور در قدرت دولتی و سیاسی قلمرو وسیع اسلامی گردید و فشار مسلمانان بر ایتالیا را نیز کاهش داده، زمینه را برای دسترسی مجدد اروپائیان بر سیادت در مسیر های تجاری آسیا و افریقا مساعد گردانید.⁴⁸

اما جنگ های طولانی صلیبی؛ که پرداختن به آن کار ما نیست، نتوانست آنان را به پیروزی برساند⁴⁹، در عوض سه صد سال اشتغال خصمانه با مسلمانان، اروپائیان را که به جز اطلاعات مذهبی کلیسایی، از دانش متداول شرق تهی بودند، بیدار کرد. جنگ های صلیبی همچنانکه رابطه میان مذهب، اشراف زمیندار و جنگجویان را محکمتر ساخت و سازمان های مذهبی - نظامی را بار آورد، عواقب روانی آن، که یادگار قهرمانی ها، شکست ها و پیروزی ها را با خود داشت، به ظهور ادبیات، فلسفه و هنر اروپای قرون میانه منجر گردید.⁵⁰ بالاخره تحولات تدریجی در متن اروپا، همدست با عواقب اقتصادی و سیاسی جنگهای صلیبی، زمینه را برای رشد فرهنگ مدرن اروپا و ظهور رنسانس در سراسر آن قاره آماده ساخت.

اروپا در فاصله میان جنگ های صلیبی و رنسانس، که در نقاط مختلف ظهور کرد و انتهایش ایتالیا بود، دوران اختناقی را گذراند که مذهب و قدرت به اشتراک تحمیل نموده بود و ثروت آن را تمویل می کرد. در مسیحیت، وجود دو قدرت، یکی روحانی و دیگری دنیایی که به صورت موازی جهان را اداره کنند، از اصول آسمانی شمرده می شود.⁵¹ اروپا تا پیش از رنسانس زیر پاشنه های آن دو قدرت، دوزخ رعایا

بود در حالیکه شرق؛ هم چین، هم هند هم خراسان و ایران و هم شرق میانه و ترکیه، دوران درخشانی را تجربه می کردند که به اعتراف بزرگترین دانشمندان، عصر دانش و صنعت و هنر شرق به شمار می رفت و دولت های سازمان یافته و نظامات موثر نظامی، سیاسی و اقتصادی داشت.⁵²

رنسانس لاکن رویداد بزرگی بود که در حقیقت فاصله میان جاهلیت و تمدن اروپا و امریکای تازه کشف شده باید شمرده شود. البته اروپا پیامبر تازه تر از عیسی نیورد، ولی رنسانس دروازه دانش شرقی را به روی غرب باز نمود و پیامبران سیاست و پول را خلق کرد که این خود در نظام سیاسی و مذهبی آنان اثر دگرگون کننده ای داشت. اسلام تا آن هنگام گستره فرهنگی اش را در شرق و غرب اروپا پهن کرده بود و نفوذ فکری دانشمندان مسلمان اروپایی (اندلس) در این دوره بسیار معروفست. از رنسانس به بعد دانش کثی جایش را به تحقیق و مطالعه در درون کلیسا و واتیکان نیز داد. در این عصر موجی از آثار علمی و فلسفی از حکما و دانشمندان شرقی، که عمدتاً از قلمرو وسیعی از غرب اندوس تا سواحل مدیترانه را در بر می گرفت وارد دنیای کلیسا و حلقات اصلاح طلبان دینی و اجتماعی شد. این جریان چنان ریشه گرفت که علاوه بر قرآن و آئین حکما و فلاسفه اسلامی، متون فلسفه، تاریخ، جغرافیا، فقه، کلام، طب، نجوم، ریاضی و غیره از علمای شیعه، سنی و اسماعیلی، و سایر بخش های معارف شرقی مانند آثار هندویزم، آثار زردشتی، بودایی و فلسفه چین، به لاتین، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، هسپانوی و روسی ترجمه شد.⁵³

با این هم مفکوره ای که اروپائیان را به جنگهای سه صد ساله با شرقیان مسلمان واداشت، با شکست آن جنگها فراموش نشد و از سوی شاهان قبرسی برای بازیابی قسطنطنیه ادامه یافت؛ ولی آن جذباتی که خلق الله در آغاز جنگ های صلیبی در اروپا نشان می دادند، به یاری آنان نیامد⁵⁴ زیرا در این دوره، هرچند محافل رسمی اروپا (پاپ و کلیسا، فرمانروایان، نجبا و اشراف) ظاهراً تا اواخر قرن سیزدهم هنوز در فکر ادامه جهاد مسلحانه و مسیحی ساختن فرمانروایان و رجال با نفوذ شرق بودند، شیوه های تازه تری برای اهداف آن جهاد از سوی دایره قدرت در مرکز رومن کاتولیک ها به جستجو گرفته شده بود. از یکسو راهبان از جان گذشته در حیثیت مبلغین ایوانجلیک⁵⁵ از فرقه های فرانسیسکن و دومینیکن با صومعه ها و بیابان گردی و مسافرت های پر مخاطره، و از سوی دیگر بازرگانان ایتالوی با روابط گرم و دو جانبه با فرمانروایان و اشراف و اغنیا، در قلمرو های شرقی پخش شده بودند، به هر روزی سر می زدند، خبر چینی می کردند و روز تا روز به صورت قابل توجهی بر اطلاعات اروپای غربی در مورد مردم مشرق زمین می افزودند.⁵⁶

سنت فرانسیس St. Francis یکی از شخصیت های بسیار اساسی و مؤثر جهاد صلیبی در اوایل قرن سیزدهم بود. اعتبار او در دنیای روحانیت از روایات خواب های او و داستان های خوارقی است که در آن ها به تشریف مسیح می رسد، پیام های آن پیامبر خدا را می گیرد و برای نشر مسیحیتی کاتولیک رومن، راه تبلیغ و رهبانیت و ایجاد صومعه و کلیسا در جهان خاور را می گزیند، و او فردیست که زیر ردای تقدس، بذر هزاران توطئه را در شرق میانه، آسیای میانه، و غرب چین، هند و افریقا کاشت.

در همه روایات کلیسایی کسی تردید نشان نمی دهد که گویا مسیح وی را به قیادت ارواح مسیحیان خوانده است، در حالیکه شرح حال وی او را فردی قدرت طلب و جویای افتخارات و قهرمانی معرفی می کند.⁵⁷ سنت فرانسیس در حدود نبرد پنجم صلیبی می زیست، موسس فرقه فرانسیسکن از سازمان های رومن کاتولیک مربوط به واتیکان بود و از قدیسین قرون میانه شمرده می شود. تبلیغات کلیسایی، آن زمان که جهاد صلیبی به مدت بیش از یک قرن در دروازه های اروپای شرقی و آستانه آسیا هنوز با هیجان و حدت جریان داشت، از او فردی آسمانی ساخته بود، او و پاپ را برگزیده خدا شمرده، اطاعت و پیروی بدون تردید و تعلل از هر دو را به راهبان دستور می داد.⁵⁸ یگانه قاعده عملیات فرقه وی که در سال ۱۲۲۱ اعلام گردید، برگرداندن مسلمانان (Saracens) و بی ایمانان به آیین مسیحیت بود. سنت فرانسیس شرط گذاشت که شایسته ترین و متقی ترین افراد از میان رهبانان فرانسیسکن و دومینیکن (میردان سنت دومینیک [Saint Dominic](#)) برای این خدمات گزیده شوند. گروه های تبلیغی فرانسیسکن در آغاز با جذبات آرمانی (ایدیالیستی) به این کار آغاز کردند و دستورات اساسی فرقه از رهبانانی که با دقت گزیده می شدند، فداکاری تا سرحدش هادت می طلبید و تأکید بر از خود گذری، عشق مذهبی و دست آوردهای قهرمانی داشت. راهبان این فرقه، که بیشتر جوانان بی تجربه بودند، با جذبات و احساسات به تبلیغ می پرداختند و پای برهنه راه می پیمودند، با گدایی و طلب خیرات اعاشه می نمودند و به سکه پول دست نمی زدند و داشتن آن را گناه می شمردند، برخی از آنان به سودای شهادت در برابر مسلمانان به پیامبر اسلام اهانت می نمودند تا به دست آنان به قتل (شهادت) برسند.⁵⁹

ولی سنت فرانسیس مقدس، برخلاف، دوران جوانی نا مقدسی داشته است، مدرسه ای را تمام نکرده و سواد کافی به هم نرسانده بود؛ برعکس این بازرگان ن زاده عشرت طلب، ضیافت باز بود و سرخیل جوانان عربده کش؛ او را در زندگینامه هایش ماجراجوی صاحب آوازه ای معرفی می کنند که پدر پارچه و رخت فروشش (بزاز)، برای فراهم آوردن عشرت وی از پول مضایقه نداشت.⁶⁰

می گویند فرانسیس با وجود آن که با پدرش کار می کرد، بازرگانی را دوست نمی داشت؛ حال آن که بزاز در آن هنگام شغل ساده ای به شمار نمی رفت، با مسافرت ها و قبول مخاطرات و خرج گزاف صورت می گرفت و کمتر از لشکر کشی نبود. از این جهت رخت فروشان از ثروتمندترین بازرگانان اروپا بودند، معاملات آنان در داد و ستد رخت و پارچه خلاصه نمی شد و در حقیقت بانکداران دوران خویش شمرده می شدند.⁶¹

دستگاه کلیسا او را فردی می شناسد که رسالتی از جانب خدا داشته است و زندگی اش را مشحون التذاذ از بینوایی و عشق به تهیدستی می شمارد.⁶² بلحرافی کلیسا، مسیحیان پاکدل و معتقد در قرن بیست و یکم نظ او را به عنوان قدیسی از قدیسین می دانند و به این کاری ندارند که عصر طلوع آن ستاره آسمان مسیحیت رومن کاتولیک، برعکس عصر آغاز فرمانروایی ثروتمندانی بود که بر گنج های گرانی خفته بودند و ترس از گسترش سلطه حاکمان کشورهای اسلامی بر قلمرو غربی امپراتوری رومن، نه تنها منفعت سوداگری را از آنان گرفته بود بلکه پایتخت ها و شهرهای آنان را نیز تهدید می کرد. بی شبهه این وضعیت مرگ و زندگی برای مدنیت تقریباً دو هزار ساله ای بود که در روم بنا یافت و اکنون پاپ مدافع آن به شمار می رفت.

اروپای رومن کاتولیک هان در آغاز قرن دهم به فکر جهاد صلیبی، پیروزی، توسعه به سوی شرق و برپایی امپراتوری جهانی افتاده بود. این مُراد را آنان از آغاز بازرگانی دریایی ایتالیایی به سواحل مدیترانه مانند بارسلونا، مارسلز، ناربون و سیسیلی به دل گرفتند و معاملات بازرگانی را همچنان با قسطنطنیه (روم شرقی) آغاز نموده، و در سواحل افریقای تا تونس به سوداگری و تشبثات دریایی پرداختند. اول اهالی ونیز و سپس بازرگانان و کشتی‌رانان جنووا (Genoa) و پیزا، کشتی‌هایی به سواحل مدیترانه فرستادند و با بحریه مسلمانان در افتادند و یا به جنگ‌های محلی پرداختند.⁶³ اروپای غربی در آستانه جهاد صلیبی فراتر از شرق نزدیک (فلسطین، لبنان، بخش‌هایی از اردن و ساحاتی در عراق)، سواحل شمالی افریقا، مصر و قلمروهای سوریه را نمی‌شناختند، حتی حبشه (اتیوپی) را به جای هند به اشتباه گرفته بودند و راه رسیدن به چین را به جز از مسیر قفقاز و یا بحیره احمر نمی‌دانستند.⁶⁴

امپراتوری رومن، تمدن اروپا

تمدن اروپای قدیم (یونان ۸۰۰-۳۱ قبل از میلاد و امپراتوری روم ۵۰۹ قبل از میلاد- ۴۷۶ میلادی)، که حتی بنا بر تاریخ متعارف نیز، از تهداب تمدن اقلیتی متشکل از ثروتمندان و سرداران جنگاور (الیگارشی) و اوباشان بود⁶⁵، در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی با تهدیدی مستدام از سوی امپراتوری ترکان عثمانی و التهاب درونی ناشی از رنسانس برای تغییر نظام‌های اجتماعی و رهایی خلائق از چنگال خون‌آلود کلیسا (واتیکان) مواجه شد که آن زمان رهبری سیاسی اروپا را به عهده داشت. عثمانی‌ها در عصر سلطان محمد دوم قسطنطنیه را از چنگال رومن‌ها در آوردند؛ هرچند امپراتور روم شرقی در آغاز پیشرفت عثمانی‌ها، هنگامی که در محاصره لشکر سلطان محمد فاتح قرار گرفت، وحدت امپراتوری شرقی و غربی را تحت رهبری پاپ در روم پذیرفت ولی این اقدام وی نفعی نیاورد و نه تنها کنستانتینوپل به دست ترکان افتاد⁶⁶ بلکه نیروهای سلطان تمام آناتولیا، به شمول قسطنطنیه و سرزمین‌های بالکان را، که تا آن تاریخ جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی بود، متصرف شده و به عنوان قدرت جدیدی در شرق اروپا ظهور کردند⁶⁷. پدیده عثمانی در نیمه اول قرن پانزدهم میلادی، برای درفش داران رومن کاتولیسیم به رهبری واتیکان، که زمانی دست‌شان تا عمق عراق (بابل) می‌رسید، به معنی نفوذ امپراتوری اسلامی در غرب اروپا و مرگ آرمان هفت هزارساله بازگشت خدایان قدیم و دولت جهانی شیطان بود⁶⁸.

واتیکان از آغاز ظهورش در قرون میانه تا اوج رنسانس با مخالفان جدی عقیدتی و سیاسی مواجه بود که بدعت‌های قدرتمندان مذهبی روم را آشکار مورد انتقاد قرار می‌دادند. مواضع مخالفان که در درون حلقه فرمانروایی مذهبی نیز راه یافته بود، بسیاری از تعلیمات شرک‌آلود کلیسا، از جمله اعتقاد بر الهی شمردن عیسی علیه السلام و فرزنددی و تساوی او با خالق کردگار⁶⁹ را شرک آشکار می‌شمردند و مالکیت کلیسا بر املاک و ثروت‌های وافر در قلمرو مسیحیت را محکوم می‌کردند. از آن میان افراد معروفی در قرن یازدهم و دوازدهم مورد غضب واتیکان قرار گرفتند و دستگاه پاپ آن‌ان را به شدت مجازات نموده و به قتل رساند. یکی از این افراد کشیشی به نام [Arnold of Brescia](#) در قرن دوازدهم میلادی از سوی پاپ اینوسنت دوم مرتد شناخته شد، اول به فرانسه تبعید

گشت و چون خاموش ننشست، با محاکمه دستگاه مواجه گردید، او را زنده سوختاندند و خاکسترش را به آب دریای تایبری در روم ریختند تا حتی مزاری از او باقی نماند.⁷⁰

بی شبهه اروپای آن زمان دیگر بهشت فئودالیزم نیز نبود؛ بی اعتباری روز افزون کلیسا و اشرافیت در هنگام اوج قدرت ترکان عثمانی از توفانی خبر می داد که فاجعه آفرین بود. از آن جهت در واتیکان پیشرفت ترکان به سوی اروپای غربی، به معنی جریان واقعی و فیزیکی برای برچیده شدن گلیم مذهب تقلبی رومن کاتولیک و افسانه شدن مدنیت متعلق به آن به شمار می رفت. اروپای پاپ را در قرن پانزدهم، به قدرت رسیدن دودمان فاسد صفوی در ایران از مرگ نجات داد که مؤسسش شاه اسمعیل اول از ریشه ای رومی به دنیا آمده بود و اعتقاد مذهبی مجعول و مجهول وی دایر بر تکفیر سنیان، از طلسمی پرداخته در واتیکان مایه می گرفت؛ صفویان و واتیکان هر دو با ترکان غم انی طرف بودند. فارسیان که قرن های متوالی دلال بازرگانی روی اموال چینی، هندی و آسیای میانه با اروپا بودند و به این مسیر و منافعش نیاز حیاتی داشتند، با حضور صفویان در آغاز قرن شانزدهم میلادی محور سیاست ضربتی علیه عثمانی ها و بالأثر تکیه گاه سیاسی پاپ، اشراف و ثروتمندان اروپا را تشکیل دادند.⁷¹ این موضوع شالوده مطالعات جاری را در مباحث آینده تشکیل می دهد که به تفصیل آمدنیست.

لاکن در این بخش لازم می افتد به اختصار در مورد تولد تمدن رومن اشاره شود که در حقیقت باید استخوان بندی امپریالیزم کنونی بانکداری به شم ار آید. تمدن رومن که در حدود سیزده قرن در قالب امپراتوری روم (غربی و شرقی) و سلاله های شاهی اروپایی و فئودالیزم عمر به سر برده بود، بارها پوست عوض کرد و مدرن شد، تا آن که فلسفه و ایدیا لوژی کهنه ای را با الفبای تازه ای که از دانش شرقی به دست آورده بود تألیف کرد و به آن مدرنیته نام نهاد، تا قرن هژدهم با تب مدرنیسم ادامه یافت و آنگاه در جسم جوان و ملتهب انقلاب کبیر فرانسه حلول نمود.⁷²

آشوب انقلاب و پس از آن جنگهای ناپلیون برای تسخیراروپا، گامی در راه دراز ایجاد دولت واحد جهانی بود که نه تنها نظام کهنه فئودالی اروپا را برچید، بلکه ارزش های اخلاقی موزیانه اروپای میانه را نیز درهم کوفت و جایش را به اهداف کاملاً مادی بخشید که معیارهای اخلاقی نداشت و زیر لباس آزادی و دموکراسی به فاسد ساختن روان اجتماعی اقوام مختلف ساکن آن قاره آغاز کرد و به زودی بر اکثر اروپا مسلط گردید. پس از آن ثروت و اقتصاد معراج حیات بشری شد و جای آدمیت و اهداف طبیعی و ازلی انسان را گرفت. مدنیت کهنه اروپا، که از سقوط امپراتوری روم غربی بدست بربرها، تا آن زمان از مراحل متعدد توسعه و بحران گذشته بود، پس از مرحله دیگری از تجدید سازمان، به عقب برگشت و در مسیر توسعه نیرومند تری گام نهاد که تا امروز ادامه دارد.⁷³

عمده ترین محور تحقیق جاری، یافتن علت هایی است که سبب شد تمدن های آسیای مرکزی، که خود زادگاه تمدن های جهان شمول است، حتی در دوران دولت های ظاهراً مسلمان؛ نتوان ست با وجود فرهنگ کهن و پالوده شرقی و ایمان توفنده اسلامی، تمدنی را که مراد قرآن است پاسداری کند و میان سیاست و فرهنگ؛ چنان که در تمدن اروپایی ممکن شد، ه ماهنگی و مشارکت ایجاد نمایند. مسلماً یکی از دلایل، گسستن رابطه جریانات مسلط، با ارزش های فرهنگی و اخلاقی جوامع است، زیرا در قلمرو

وسیع سرزمین های اسلامی هر نظام جدید کوشید تمدن گذشته را با ارزش هایش نابود کند و بر خرابه هایش از نو تمدنی مبتنی بر نیت و اهداف افراد و خانواده ها برپا نماید . آنان اعتنایی به ایمان و فرهنگ نمی نمودند و بدین جهت، حتی مدنیت قرن سوم تا ششم هجری (دهم تا سیزدهم میلادی) که دوران بیداری علمی و هنری قرون میانه در جوامع آسیای مرکزی به خصوص در حوزه خراسان، ماوراءالنهر، فارس، عراق و ترکیه شمرده می شود، نیز پس از زوال امپراتوری ها برچیده شد و قلمروهای گسترده آن عصر و شاخص های فرهنگی بسیار نیز از دست رفت و در فرهنگ فاتحان حل و هضم شد.

بسیاری از مدنیت های پی در پی در حوزه یاد شده، که سرزمین کنونی افغانستان در مرکز تاریخی آن قرار دارد، با ایمان و دیانت صادق نبودند و هر چند فرمانروایان از عاقبت اندیشی و ریا کاری، با مذاهب همدست و سازگار می شدند، ولی این نوع ائتلاف رابطه ای با ایمان نداشت و برمحتویات سیاسی، لشکرکشی و جستجوی حاکمیت بر منابع ثروت استوار بود . در بسیاری از این ادوار، دولت ها و سازمان های اقتصادی و اداری نظام ها، حتی با فرهنگ جوامع در موضع دشمنی قرار می گرفتند و یکی برای نابودی دیگری همت می گماشتند . وقتی تمدنی در آسیا به توسعه آغاز می کرد، توجهی به اصلاح و تکامل فرهنگی و گسترش عقیده باطنی و نظام اخلاقی جوامع نداشت و حاکمان در عوض نیروی خویش را یکسره در جاده فتوحات و غارت می گذاشتند و چون امپریال ناشر عقیده نبود و جستجوی غنیمت، تاراج و جزیه هدف کشورکشی ها را تشکیل می داد، دستاورد فتوحات، نابود ساختن ایمان و روح زندگی مدنیت های همجوار و فرهنگ ها و میراث های آنان بود .

لاکن تمدن اروپا که ادامه تمدن رومن است ⁷⁴، بر خلاف خاصیت کاملاً متفاوتی دارد . تمدن اروپا پدیده تصادفی و محصول جریانات طبیعی و تکامل جوامع نیست تا با دگرگون شدن عناصر ایجاد کننده آن نابود شود . تمدن اروپا را که از بنیاد ادامه یک شگرد، صنعت و یا نیرنگ کهن غلام سازی و بهره کشی از انسان بوده و از قدیم پدیده بدی در برابر نیکی خوانده شده است، نژادها و حلقهات خاصی در طول تاریخ کنونی بشر زنده نگهداشتند. تمدن رومن، تعدد داشت انسان با حقارت و حسرت خو کند و ارباب پذیر و گردن شکسته باشد . تمدن رومن، فرهنگ رومن، مذهب و سیاست و نظامش و تمدن امروزه اروپا به اضافه امریکا، نشانه فخر و غرور شیطان در پایان تاریخ است . تمدن اروپا بر محور مشارکت مذهب، ثبوت و قدرت در بازار گسترش امپریال ایجاد شده و فرهنگی را طی دو هزار سال اخیر انکشاف داده است که آن زمان نیز فرهنگ تازه ای نبود و با نیات مبتنی بر دولت واحد جهانی و با فرهنگ و نظامات اجتماعی امپریال پخته شده و اقل شش هزار سال عمر داشت . این فرهنگ و میراث امپریال، که عقیده خدایان زمینی و رجحان شیطان بر خدای خالق را می پرورد، حاکمیت نژاد و رشته های خونی معین، عمدتاً آریین را بر نژادهای متعدد دیگر حق آسمانی می دانند و بر این باورند که خدایان آنان در هزاران سال پیش از امروز، نژادهای دیگر انسان را با دستکاری در ژنتیک و تصنع در «دی ان ای» برای غلامی پرورده اند و از این جهت غیر آریین، همه غلام مادرزادند ⁷⁵.

برای این اعتقاد سمبول ها و نشانه های معین به کار می رود و اطلاعات کتبی و تصویری در این مورد، با دماغ، اندیشه و هنر نخبگان زمینی و غیر زمینی، اسرار آمیز و مرموز، در عصر سومری

مستند شده و در طول تاریخ، دست به دست از مهاجمی به مهاجم دیگر منتقل گردیده، تا به مصریان و فارسیان رسیده و از چشمه آنان به آبخور تاراجگران یونان منتقل شده است. در ادامه مطالعات جاری، تفصیل و توضیح جامع در این زمینه ارائه شدنیست.

از آن پس اسرار جهانخوااری تا عروج امپراتوری روم، از حوزه ای به حوزه دیگر منتقل می شد، لکن از حدود دوهزار و پنجمصد سال پیش، امپراتوری روم محور تازه مذهب کهن خدایان سومری با نام و داستان های یونانی و رومن شد. و آنگاه عیسی (ع) ظهور کرد و به تعلیم آیین فراموش شده یکتا پرستی (ابراهیمی) برخاست. دوران اولیه مسیحیت تا آغاز قرن چهارم مشئون از مجازات و تعقیب پیروان یهودیت و مسیحیت (به حیث شعبه ای از یهودیت) و حتی قربانی دسته جمعی در آستان خدایان رومن بود. حاکمان رومن نه تنها مسیح را مصلوب کردند بلکه اولیاء مسیحی مانند سنت پیتر (که اولین پاپ رومن کاتولیک شناخته می شود) مشمول این مجازات ها و قربانی ها شدند. تا آن که در قرن چهارم مسیحیان از همه جا و حتی درون خانواده دیوکلیتن امپراتور رومن سر بر آوردند و در مطالعات آینده خواهیم دید چگونه امپراتور کنستانتین به حمایت مسیحیان برخاست و مجازات آنها را ممنوع ساخت و هرچند وی مانع خشونت در تمام ولایات و اکناف قلمرو رومن نشد، ولی گام بزرگی برای نجات امپراتوری برداشت و مذهبی را که می رفت فرهنگ رومن را نابود نماید، نجات بخش امپراتوری ساخت. مسیحیت سال ها پس از مرگ کنستانتین در سال های هشتاد قرن چهارم مذهب رسمی امپراتوری شد.

این زمان بربرها پدیده جدید در قلمرو غربی رومن و اروپا شده بودند؛ پاپ، با غلبه بربرها در روم، پهلوی آنان را گرفت و آنان را در راه ادامه قدرت امپراتوری و مدنیت رومن شریک ساخت. شاهان بربر همکار و رعیت پاپ شدند و ظاهراً به تأیید امپراتوران روم شرقی، در مرکز غربی امپراتوری که کاتولیک بود، به راه جهانخوااری ادامه دادند و چنانچه می دانیم، لشکرهای جهاد صلیبی را سه قرن بسیج نمودند. امپریال که در سه قرن اول میلادی، مشغول نابود ساختن عقیده یک تاپرستی بود و آن را در قلمروش کفر شمرده، به شکار م و منان می پرداخت، در پایان قرن چهارم الاهی پرستی را زیر لباس یکتاپرستی رایج ساخت⁷⁶ و خود را امپراتوری مقدس خواند⁷⁷. امپریالیزم کنونی اروپا که قبلاً نیز چند بار از مراحل بحران گذشته و به اصلاحات و گسترش دوباره پرداخته و از روم قدیم تا به عصر حاضر رسید؛ در بیشتر دوران هفت هشت هزار سل اخیر بر شانه اقوام آریین استوار بوده است و اکنون نیز که در جریان توسعه نهایی برای تسلط بر کل جهان، در قلب آسیا و در دامنه هایمالمیا مستقر گردیده است، بی رابطه با آریانیزم نیست. دامان سلسله های جنوب غربی هایمالمیا جایی بود که مهاجرت های اولیه تاریخی آریین ها در حدود چهار هزار سال پیش از آن آغاز شد. مگر آریین ها وارث رازی هستند که مستلزم ایجاد دولت واحد جهانی است؟

بر حسب نظریه تاریخی [داکتر کارول کویگلی](#)⁷⁸، تمدن اروپای غربی هر بار که در جریان گسترش با واکنش مواجه شد، حتی مرگبارترین بحران ها را به سود مدنیت به کار گرفت و ستون فرهنگی و عقیدتی امپریال را با سیاست و جنگ در موازنه نگهداشت⁷⁹.

بنا بر این نظریه، تمدن اروپا؛ که مراد تمدن رومن است؛ یکبار با توسعه امپراتوری در زمان ژولیوس سزار تا اکتیویوس مواجه شد (قرن دوم پیش از میلاد تا قرن چهارم میلادی) که همزمان با عوامل اقلیمی و کوچ و مهاجرت های طولانی قبایل آریایی و کلتیک شمال اروپا و انگلستان توأم بود. با سقوط اشرافیت رومن به وسیله فشار روز افزون بربرها، و با ابتکار پاپ⁸⁰، بربرها که نیروی درهم شکننده مدنیت رومن بودند، خود بخشی از فرهنگ و قدرت رومن ها شده، با شیوه و خون تازه تر، تمدن رومن کاتولیک را ادامه دادند.

در واقع این مرحله رواج اصلاحات عمیق و انقلاب اجتماعی در اروپای قدیم بود که افرادی از طبقات پایانی جامعه (بربرهای مهاجر) را به بالای اهرم قدرت برد و اشراف رومن را درهم کوبید. تهاجم بربرها در واقع تهاجم نبود، انقلاب تدریجی به وسیله مهاجرانی بود که از بحران و دگرگونی خونینی طی قرون دوم تا پنجم میلادی در اروپای غربی گذشته بودند و ساختار طبقاتی را در سراسر قلمرو امپراتوری، از زیر تا سر، بافتی تازه بخشیده و سبب ظهور نظام فیودالی در اروپای قرن و ن میانه شدند. لکن انقلاب، به دلیل آن که اشرافی جای اشراف دیگر را گرفت، جنرال ها و ثروتمندان تازه، جای کهنه ها را گرفتند؛ حتی اوباش و سر دسته های جنگ سالار نیز با همان ترکیب قبلی، افراد و نظام حاکم را تشکیل دادند، لاجرم به سود جهانخواری تمام شد.

این بار بربرها شاه شدند و اشراف، زمینداران و سرداران جنگی (طبقات حاکمه) دیگر رومن ها نبودند؛ آقایان قبلی، بسا که به غلامان تازه مبدل شدند و با سایر توده های رعیت، دهقانان آزاد و برده (سرف) و عناصر زیرین نظام را تشکیل دادند. چنان بود که تمدن وارد مرحله گسترش تازه تری شد که تا بیداری اروپا در پایان جنگهای صلیبی و طلوع رنسانس ادامه یافت.

بربرها که در این آوان در تمام ارکان نظام و اجتماع حضور گسترده داشتند، روح تازه ای در پیکر کهنه امپراتوری دمیده، راه و رسم قدیم را با ایمان و فرهنگ امپریال که از اواخر قرن چهارم رومن کاتولیک شده بود ادامه دادند؛ در حالیکه امپراتوری روم شرقی رهبری مسیحیان شرق را در شعبه دیگری از مذهب مخفی الهه پرستی (نایسن [Nicene](#) یا [آریانیزم Arianism](#) خوانده می شد و معتقد به نوع دیگری از تثلیث بود انسجام داد و خود را از آشفتگی های امپراتوری غربی رهانیده، در بیزانس به ثباتی دست یافت که قریب یک هزار سال ادامه داشت⁸¹. رومن های شرقی در شرق با امپراتوری های آسیایی در آویختند، راه گسترش به سوی فارس را پیشه نمودند؛ در عراق حریف بزرگ آنان امپراتوری ساسانی بود که رومن ها را در نبرد های طولانی از تسلط کامل بر بین النهرین بازداشت. هنگامی که اروپای غربی (روم) با انقلاب و بحران دست و پنجه نرم می کرد، خواهر بزرگتر با خون و پی رومن و شیوه ای یونانی در قسطنطنیه روز تا روز فربه تر می شد.

این آغاز قرون میانه در اروپاست که تا رنسانس ادامه یافت. اروپای عصر میانه مسئول جنگهای صلیبی است و ننگ دوران تفتیش عقاید را بر دوش دارد. سلطان این امپریال پاپ است و واتیکان پایتخت او؛ پاپ با تاج بخشی، ائتلافی برای ادامه ایدیالوژی نمرود و فرعون برای استقرار دولت واحد جهانی فراهم آورد که مرکز قدرتش از آغاز تا کنون روم است⁸². رهبران اولیه کلیسا از تهاجم بربرها و سقوط

اشرافیت رومن که خود را مافوق مذهب می شمرد، سودی بیشتر بردند. پاپ لیوی اول (Leo I) در اولین رو در رویی با آتیلا پادشاه هون ها در سال ۴۵۱ میلادی، او را در ملاقاتی کوتاه از حمله بر روم بازداشت و به بازگشت راضی کرد. هرچند جزئیات این گفتگو هرگز آشکار نشد، بسیاری از مورخان بر این اعتقادند که پاپ در این ملاقات نیاز همدستی برای جهانخواهی را با سردار بربر در میان گذارده بود⁸³؛ به نظر می رسد کلیسا، که شکنجه، قتل و آزار اولین رهبران پس از مسیح و جمله مؤمنان را طی سه قرن و اندی دشمنی و ستمگری کفار رومن و نظام سیاسی آنان تا مغز استخوان کشیده بود، از ضعف امپراتوری غربی و اشتغال رومن های قدرتمند تر در آسیای میانه (کنسانتینوپل) به بهترین وجه استفاده کرد. حضور پاپ ها در قفای شاهان بی شبه هر دو طرف را نیرومند ساخت و پاپ را به عنوان مقامی تاج بخش، در رأس دولت های امپراتوری متلاشی شده غربی قرار داد⁸⁴. از این آوان تا پایان رنسانس، رهبری اروپای غربی در اختیار واتیکان قرار گرفت و امپراتوران و سلاطین با پاپ ها در ائتلاف و تبنانی کامل ماندند و از هردو سو به ستم پرداختند⁸⁵.

ولی هنری که بانکداران را در قرن ۱۸ به قدرت رسانید، در ائتلاف ثروت و حلقات مخفی سیاسی و فرقه های مذهبی بود. بانکداران با ابتکار دودمان با نکی راتچایلد، اول در اروپا تسلط یافتند؛ این جریان در اواخر قرن هژدهم از فرانکفورت در آلمان آغاز شد و با انقلابات، جنگها، فجایع و نسل کشی های انقلاب کبیر فرانسه و با تمهیدات میتودیک از سوی سازمان های مخفی مربوط به بانکداران به تحقق رسید. با انقلاب کبیر فرانسه، در انقلابات خونین و پایان ناپذیری گشوده شد که هرچند هرگز به مراد عدالت و آسایش انسان نبود، برعکس دولت را از مشروعیت متزلزل هم بستری با مذهب و فرمانروایی به وکالت آسمان بی نیاز ساخت و به مشروعیت کاذب برخاسته از ملت (انتخابی) مجهز کرد؛ در قوانین نوشته، آزادی، برابری و مشارکت مردم در اداره سیاسی و اجتماعی حق مساوی انسان ها شمرده شد؛ مقوله حق (right) در مناسبات اجتماعی، سیاسی و قضایی مطرح شد و آزادی ملکیت، آزادی برای مقاومت در برابر ستم، آزادی بیان، و دیگر اهداف ظاهر فریب، که مجموعه بلند بالا بی از طلسم و طومار فلسفه اجتماعی جدید مدرنیزم بود، مرام اساسی انقلاب و نهضت آزادی بخش انسان به حساب رفت⁸⁶.

انقلاب که ظاهراً حاصل قرن ها تکامل حیات انسان بود و پس از هزاران سال ستم بر نسل ها و نژادهای بشر، بالاخره در قرن هژدهم با نام آزادی و حق انسانی از بطن اروپای آزمنند برخاست، به زودی خود فجایع انسانی بار آورد و سر آغاز شیوه جدید ستم زیر نام آزادی و برابری گردید؛ حق را از افراد و خانواده ها گرفت و یکسره به اشرافیت بانکداری داده و انقلاب و زهرمایه هایش را به تدریج بر تمام اروپا منتشر کرد. این انقلاب نه آزادی و برابری آورد و نه مردم را در امر دولت شریک ساخت؛ زیرا انقلاب ۱۷۸۹ از عقیده و اخلاق ناشی نشده بود، و نیز برخلاف تصور، افکار ولتر و مونتسکیو و ژان ژاک روسو، یا این فیلسوف و آن رهبر آن را به راه نینداخت و نه خشم مردم به تنهایی، سلطنت کهنسال فرانسه را که از زمان شارلمانی تا آن روز مدعی فرمانروایی از سوی مسیح فرزند خداوند بود، تمام نکرد و شاه و ملکه را به اعدام نبرد؛ برعکس، انقلاب کبیر فرانسه با دقت و محاسبه، نقشه و منبع و مضمونی مخفی، بسیار علمی و مرموز، تمدن رومن را از اشرافیت خونی گرفت و به قشر منفور جدیدی

از اشرافیت؛ ائتلافی از قارون های بانکدار بین المللی سپرده، فصل ایمان و اعتقاد در کتاب زندگی بشر را بست، هدف های معنوی را از انسانیت زدید و ترقیات مادی را کمال جوامع، خانواده ها و افراد ساخت. این کار مستلزم برچیدن سلاله هایی از شاهان بود که با حق آسمانی فرمان می راندند.

انقلاب کبیر فرانسه آغاز دامنه داری برای ایجاد دولت واحد جهانی و تسلط کامل تمدن رومن کاتولیک بر تمام کره زمین بود؛ و تمدن رومن کاتولیک، تمدن اروپای غربی و دموکراسی، در واقعیت مذهب عصر تاریکی در کره زمین است که با شگردهایی چون مدرنیسم، انقلاب، حقوق، آزادی و عدالت عرض وجود کرد و به قرن بیستم آمد تا به ایجاد سوسیالیسم و نازیسم، دو جنگ و دو صلح مصنوعی، تشکیل دولت اسرائیل و آغاز جنگ نمایشی سرد انجامید که از پشت میزها اداره و به وسیله جاسوسان اوباش اجرا می شد.

در بیشتر زمان شصت سال اخیر قرن بیستم، جنگ سرد هر چند میان دو بلاک شرق و غرب در شمال استوا جریان داشت، ولی هدف غلط اندازی و انحراف تفکر اقوام و نژادها برای تسلط تدریجی امپراتوری جهانی بانکداران بر نیم کره جنوبی در آسیا، به خصوص جنوب همبالی بود. حاصل جنگ سرد، چنانکه به اثبات رسید، پدیده های دهشتناکی است که کابوس اتحاد شوروی و کمونیسم را به تصویر زیبایی مبدل کرد. ستراتیژی هر دو بلاک ظهور تروریسم و جهاد اسلامی را که عمری قریب به یک قرن داشت، به معراج رسانید و از طریق زنجیر حوادث، سر از افغانستان بر آورد. ه در ب دوزخی را که بانکداران بر ای تسخیر مهد مهاجرت های آریایی، به عنوان نژاد برتر ایجاد کرد. ه اند، از افغانستان گشود که چون گردابی در درون سیاهچال کیهانی، اکنون جهان را می بلعد.

انقلاب کبیر فرانسه، رومن کاتولیسزمی را که از ازدواج مذهب با سزار، امپراتور و سرداران جنگ به دنیا آمده بود، به عقد اشرافیت جدید بانکداران در آورد. این انقلاب قدیم اهریمن در برابر روشنایی، که از معبد شیطان سر بر آورد و در همه جا با انقلاب و به نام آزادی آمد؛ کثیر الاضلاع بود و در عین حال که مدنیت رومن، مدنیت اروپای غربی را حیات تازه بخشید، اشرافیت مؤتلفه بانکداران خصوصی را در رأس اهرم قدرت قرار داد. اشرافیت بانکداران سپس مطابق فلسفه رومن، سیاست بازان، معبد داران، اکادمیا، و محورهایی از بورژوازی و اوباش را در امر اجرای قدرت استخدام نمود. انقلاب و تحولات قرن هژدهم که اتفاقاً با ایجاد ماشین و شرکت های مشترک المنافع توأم بود، امپراتوری تازه رومن را که به جبر زمان پوست عوض می کرد، با چهره تازه ای که لباس پر زرق و برق مدرنیسم، دموکراسی، آزادی و حقوق انسانی را در بر داشت بر اولاد خوش باور آدم مسلط گردانید⁸⁷ (بررسی گسترده در این رابطه به نوبتش آمدنیست).

سرگذشت تمدن اروپا

در پایین دوران یخبندان در شمال اروپا، ساکنان آن قاره، پیش از مهاجرت های طولانی و دسته دسته آریاییان و دیگر مهاجران، تنها چند هزار سال برای نمو و تکثر فرصت داشت. تحقیقات باستانشناسی حضور ساکنان شکارچی و دانه چین را در شمال اروپا از حدود بیش از ۱۰ هزار سل پیش نشان می دهد. اما جوامع واقعاً بزرگ در اروپای مرکزی در حدود ۷۴۰۰ تا ۶۹۰۰ سال پیش ردیابی شده اند؛ در

حالی که زراعت در آسیای جنوب غربی از حدود ۱۰ هزار سال پیش آغاز شده بود و جوامع بزرگ در بین النهرین و حوزه بالکان هشت هزار سال سابقه داشته اند و اولین جوامع شهری در مصر بیش از ۵ هزار سال قبل ظهور کرده اند.⁸⁸

بقایای تمدنی معروف به مگالیتیک megalithic در مناطق شمالی اروپا (سکاندینویا) متعلق به ساکنان اولیه اروپا، از فرهنگی کاملاً جدا از آنچه رومن ها رایج ساختند نمایندگی می کنند. روشن نیست این فرهنگ چگونه به اروپا راه یافته است؛ محققان ظهور این آثار و فرهنگ مربوط بدان را نتیجه تهاجم یا نفوذ از بیرون از اروپا می دانند و احتمال آمدن آن از جنوب روسیه و یا آسیا در میان است.⁸⁹ در حالی که آثار سنگی عظیم که به زیبایی و هنر کامل تراشیده شده اند در اناتولیا عمری بیش از یازده هزار سال دارند.⁹⁰ آنچه مشهود است آن که این مدنیت تنها به اروپا تعلق ندارد؛ آثار بناهای مشابه در آسیا (عراق، مصر، فلسطین، ترکیه، حبشه، هند، روسیه، اوکراین، تایلند، جاپان، اندونیزیا، کوریا) وجود دارند که مقارن همین دوران ساخته شده اند.⁹¹ خصوصیت کلی در آثار مگالیتیک سادگی و دست نخوردگی پارچه های سنگ است که هیچ صنعت بشری در آنها به کار نرفته است و شباهت های این آثار در مناطق مختلف و دور افتاده و حتی در قاره ای جداگانه به دلیل تصور ما از ناتوانی انسان های ماقبل تاریخ برای مسافت های دور دست قاره ها قابل دقت اند.⁹² دانشمندان در مورد منشای این تمدن که در هیچ ناحیه با سطح زندگی و وسایل کاری مردم باستان مطابقت ندارد، مشغول نظریه پردازی اند و تقریباً در همه موارد، آثار مگالیتیک (بزرگ سنگی) را به دلایل فوق پدیده ای اسرار آمیز می شمارند.⁹³ مسلماً شناخت مبدای این تمدن از معضلات تقریباً حل نائده تاریخ است، بدین معنی که آن تمدن در قاره های مختلف جهان و تقریباً همزمان وجود داشته اند و نشانه فرهنگ و هنر نژاد یا جغرافیای خاصی نیست و ثانیاً بناهای بسیار بزرگ و مجسمه های عظیم سنگی باقیمانده آن عصر، که از قطعات یک پارچه خرسنگ هایی به وزن ده ها تن ایجاد شده و تا کنون به پا ایستاده اند از هنر، دانش و توانایی مهندسی پیشرفته ای نمایندگی می کنند و سؤال هایی در مورد شیوه نقل و انتقال صخره ها و خرسنگ ها از مسافت دور، رموز نجومی و هندسی (جیومیتریک) قرار گرفتن قطعات عظیم بر روی هم و موقعیت های معین جغرافیایی (طول البلد و عرض البلد) در این آثار، رشته های عمده ای از مطالعات تاریخی را امروزه در بر می گیرد.⁹⁴

بی شبهه دریافت منشای ساکنان اولیه اروپا در خلای پیش از مهاجرت آریین ها خود مستلزم بخش کاملی از یک تحقیقات گسترده تر است که بیشتر بنیان باستانشناسی خواهد داشت. لکن بهتر است ما تاریخ اروپای اولیه را از مهاجرت های آریائیان در نظر بگیریم که بیشتر به مراد بحث مناسبت دارد. برای این منظور طبعاً باید برای شناخت آریین هایی که اکثریت نفوس کنونی اروپای غربی و قدرتمندان آن سرزمین ها را در بر می گیرد، یک تصویر تقریبی داشت.

ظاهراً در هزاره آخر پیش از میلاد مسیح، اتفاق شگفتی در زندگی بشر به عمل آمد که شیوه زندگی و طرز فکر انسان را دگرگون ساخت، این عصر را مورخین معاصر «عصر چرخش Axial Age» نام گذاشته اند. کارل جاسپر Karl Jaspers فیلسوف و متفکر قرن بیستم، فاصله میان سال های ۸۰۰ تا ۲۰۰ پیش از میلاد را اولین بار بدین نام خواند. این عصر پیشاهنگانی مانند کنفوسیوس در چین، بودا در هند،

زرتشت در باختر، و افلاطون در یونان را دارد که تفکرات جدیدی را در مورد حیات، اجتماع، مذهب و سیاست عرضه نمودند و اسطوره های قدیم و مذاهب مسلط بر اجتماعات در قاره های مختلف را زیر سوال بردند.⁹⁵

تمدن یونان - رومن، در عمق چنین پدیده ای ظهور کرد و دو مرحله کاملاً جداگانه دارد. **عصر شرک**: پادشاهی های یونان و رومن، جمهوری رومن و امپراتوری رومن یک مرحله این امپراتوری است و **دوره ایمان**: امپراتوری مقدس رومن (غربی و شرقی)، در بر گیرنده مرحله دوم این امپراتوری است. آنچه اکنون به عنوان تمدن رومن شناخته می شود، از امپراتوری مقدس رومن آغاز شد.

برای برپا کنندگان این تمدن نیز نمی توان نژادی معین نمود و حوزه خاصی را در نظر گرفت. ولی بنا بر انسیکلوپدیای بریتانیکا، نژاد اولیه مردمان مدیترانه در اثر فشار مردم هندو اروپایی کاملاً دگرگون شده است. اولین مهاجران هندو اروپایی به قبایل ایتالیک تعلق داشت که در حدود ۱۸۰۰ قبل از میلاد از مسیر گردنه های شرقی آلپ وارد جلگه های دریای «پو» شدند.⁹⁶

ایتالیا پیش از ایجاد نظام رومن با نام هایی چون ساترنیا Saturnia، مشتق از ساترن نام خدای یونانی، که بنا بر روایات اساطیری از شر ژوپیتر به آنجا پناه آورد؛ این اتریا Enotria و اسونیا Ausonia مشتق از اسامی ساکنان قدیم آن یاد می شد. یک روایت کمتر معتبر رومن ها را از بازماندگان شهزاده تروا به نام انیاس می داند که پس از سقوط آن پادشاهی افسانوی به دست یونانیان (آگامنون) در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد با خانواده اش و گروهی از پیروانش از طریق مدیترانه به این قلمرو گریخت و در ساحلی در نزدیکی دهانه دریای تایبر در ایتالیا رسید و از سوی پادشاه آن دیار با خوشرویی پذیرفته شد، با دختر وی ازدواج کرد و پس از مرگ آن پادشاه به سلطنت رسید.⁹⁷

مرحله اول امپراتوری، با اتحاد دهکده های ایتالیایی در دایره شهر روم و ایجاد پادشاهی شهری به وسیله روملیوس از فرزندان انیاس آغاز یافت، شهر روم به نام او مسمی شد و همو اتحادی میان امرای کوچک و بزرگ همجوار روم به وجود آورده، اولین پادشاهی رومن را ایجاد نمود. روملیوس به بزرگان قبایلی که او را به پادشاهی برگزیده بودند عنوان و موقف اشرافیت داده، سنای روم را از مجموع آنان ایجاد نمود و مقامات اداره دولت و نظامش را بدانان سپرد و سایرین را رعیت (Commoner) خوانده در مکان رعیت قرار داد و بدین نحو، نجبای رومی زاده شدند.⁹⁸ ولی این پادشاهی کوچکی بود که در برابر قدرت های دو طرف بحیره مدیترانه (امپراتوری های پارس و یونان) و سرزمین های دیگر اروپایی که در دایره مدنیت کلتیک جوامعی با محور خانواده داشتند، از مقامی برخوردار نبود.

بنا بر این دو روایت، پناه بردن ساترن از شر ژوپیتو از ارباب انواع هلنیسک یونانی - هندی به ایتالیا، بنیاد الهی تمدن رومن، و سلسله نسب روملیوس به انیاس، دلیل مشروعیت زمینی فرمانروایی رومن است. لکن بیشتر روایات تاریخی بیانگر آن است که نژاد های مختلف مانند یونانی، گول، سلنیک از ساکنان اولی ایتالیا می باشند؛ آنان زبان هندو اروپایی (آرین) داشته، به ندرت متمدن شمرده می شدند و عمده ترین قبایل از این مجموعه را طوایف ایتالیک تشکیل می دادند.⁹⁹

مورخی از همان زمان، به نام «پولیبیوس Polybius» (۲۰۰ تا ۱۱۸ قبل از میلاد)، رویدادهای امپراتوری روم در میان سال‌های ۲۲۰ تا ۱۴۶ قبل از میلاد را نوشته و تصویر زنده دوران جهش سلطنت روم از پادشاهی کوچک شهری به امپراتوری بزرگی را که تمام جنوب اروپا، شرق آسیا و شمال آفریقا را در اطراف بحیره مدیترانه در بر می‌گرفت به صورت مفصل در کتابی زیر نام «تواریخ [Histories](#)» در چهل جلد روایت کرده است. از نظر پلیبیوس، بخت و شایستگی روم‌ها عمده‌ترین عامل رسیدن آن امپراتوری به قدرت بزرگ جهانی در عصر خودش بوده است؛ وی بر ازدنگی‌هایی را که روم‌ها نسبت داده است که اصول عالی دولتمداری، سپاه‌داری، انضباط و نظم فوق‌العاده و قوانین متوازن را در بر می‌گیرد. پلیبیوس قوانین روم را بر پایه نظریه یونانی «قانون مختلط» به معنی مجموعه‌ای به نام «اناسیکلوسیس» نامید¹⁰⁰. اناسیکلوسیس عبارت از جریان [دایره‌وار](#) قدرت و حکومت یعنی پادشاهی، اشرافیت، ثروتمندان، دموکراسی (ظاهراً غیر از مفهوم دموکراسی قرن ۱۸) به اضافه ستمگری و اقتدار اوباشان بود که به دلیل قانون طبیعی از پادشاهی تا دولت‌باجگیران، یکی به دنبال دیگر از سال‌های ۴۵۰ تا ۴۹ قبل از میلاد در اقتدار و فرمانروایی سهیم بودند¹⁰¹.

روم‌ها در فاصله صد‌ها سال، تا اواسط قرن اول میلادی، معروفترین مدنیت‌ها و امپراتوری‌های آن عصر مانند تمدن فنیقی، یونان، کارتاژ (تمدن قدیم در قلمرو سودان با ریشه فنیقی و هانیبال فرمانده معروف آن بود)، مصر، فارس، سوریه، فلسطین، ترکیه، گول (فرانسه)، جرمنی و بیشتر سرزمین‌های شمال آفریقا را در نوردیدند و در حالیکه اقوام جنوب رود دانوب در وسط اروپا را به قلمرو روم ضمیمه ساختند. آنان همچنان ساکنان عمده اروپای قدیم در شمال دانوب را که از اقوام هندو اروپایی بودند و لاتین تکلم نداشتند، بربر یعنی نامتمدن و وحشی نامیده، با جگزار و خراجده قرار دادند. هدف تمدن روم پس از غلبه بر کارتاژ فرمانروایی بر همه جهان بود¹⁰².

چرا روم‌ها و اسلاف آنان سومری‌ها، مصریان، فارسیان و یونانیان به خیال جهانکشایی افتاده بودند و چه چیزی آنان را به ایجاد امپراتوری برای استثمار ملیون‌ها انسان و برپایی فرهنگی برای آسایش اقشار معینی از افراد بر می‌انگیخت؟ مگر آسایش همان اقلیت با آسایش دیگران برهم می‌خورد و یا آن که رازهای دیگری در میان بود؟ چرا جهانکشایی رسم شد و چرا جهانکشایان هند را می‌خواستند و آسیای میانه را و چرا هر بار در پای هندوکش و دامان هیمالیا به زانو در می‌آمدند؟ بحث کاملاً جداگانه ایست که به قدر لزوم در موضعش به آن خواهیم پرداخت؛ ولی در این محل قابل یادآوریست که همه مغروران و فاتحان این فرقه خاص قدرت و ثروت و اوباشی، پس از سومریان آمده‌اند و سومریان خویشتن را وارث مشروعیت کاذبی می‌دانستند که بسیاری از آثارش هم اکنون در موزیم‌های معتبر جهان مانند موزیم شرق باستان در استانبول و موزیم یونیورسیتی فیلادلفیا موجود است¹⁰³.

با وجود آن که در تاریخ مستند جهان، تاریخی که اکادمیا بدان اعتماد می‌ورزد، از تمام مدنیت‌های جهان، چه شرقی و چه غربی، تا قرن نوزده اطلاعات کافی وجود داشت، آشنایی مورخین و اکادمیا با تاریخ سومریان در اوایل قرن نوزده آغاز یافت و تا پایان قرن با تلاش باستان‌شناسان انگلیس¹⁰⁴، فرانسه، آلمان و امریکا بسیاری از آثار مدفون در مواضع مختلف باستانی از زیر خاک بیرون شد و به موزیم‌های آنان منتقل گردید. با کشف این آثار و جریان‌گند مطالعه و گشودن رمز الفبا و گرامر زبان سومری،

منشای بسیاری از اصول و مبانی تمدن کنونی بشر و شیوه های اجتماعی و نظام های دولتی ردیف و قابل توجیه شد.

مدنیت سومر، که اکنون مشخص شده است دانشی شگفت آور نیز داشت، صحبت از عصری می کند که در آن خدایان در میان مردم زندگی می کردند، به آنان دانش و صنعت می آموختند و از قضاای آینده جهان خبر می دادند؛ از آنان آبدات و بناهای عظیم با نشانه ها و علامات، هیروگلیف غامض و پر معما و راز برجا مانده است؛ آنان در الواح سفالین با خط میخی و نشان و رسم، و ادبیات کم نظیر، قصه خلقت و ارتباط خدایان را که از کرات و سیارات دیگر (سماوات heaven) آمده بودند در قصه های هویت و شهرت مدنیت بابل نقش تاریخ نمودند؛ فرمانروایان خداگونه آن زمان باغ معلق و برجی به سوی آسمان می ساختند¹⁰⁵.

مدنیت سومر همان است که ابراهیم (ع) از نمرودش عذاب کشید و به مکه پناه برد و قرن ها برای نابودی یهودان کوشیدند و خونریزی های بی پایانی نمودند؛ سرگذشت پیامبران همه قصه ها را برای ما دقیقاً برجا گذاشته است. تاریخ اکادیمیا، که رسمی است و دولت ها و لشکرها، بانکها و کارتل ها، دانشگاه ها و مذهب از آن حمایت و با جان فدایی دفاع می کنند، میان انسان و خالق فاصله می اندازد، نقش او را در تطور و تکامل انسان و اجتماع منکر است و برای او در منظومه خلقت مقام و ارزشی باقی نمی گذارد. داستان های گیلگمیش که بنیان تاریخ دولت های مرموز و انسان ستیز و جهانخوار است، همه چیز را متعلق به آن خدایان زنده (انوناکی) می داند؛ و همه چیز، از خلقت آدمی تا دیگر حیوانات و نعمات طبیعت را همراه با دانش و صنعت، فراست و تفکر، سنجش و تمییز کار ارباب الانواعی می داند که در زمین زندگی کرده اند و نظام سیاسی جهانخواری و مدنیت اقلیت را بر کتله های گسترده انسان تحمیل نموده اند. در تعبیر جهانخوارانه از خلقت، که منشای تفکر و فلسفه سیاسی همه دولت های مادی در طول تاریخ بوده است، داستان خلقت و تکامل انسان کاملاً برخلاف روایاتی به ثبت رسیده است که کتاب های آسمانی و روایات پیامبران به بندگان خدا و مخلوق عاقل جهان بیان می دارد.

تاریخ را اگر از دانشگاه بیاموزیم، همه قصه خلقت و قدرت و ثروت است؛ ترقی، ترقی مادی است و مدنیت (که از معنایش پیداست) شهر و بنا و قصر و آسمانخراش ساختن است و تجمل و آرایش؛ همه کوشش برای ارضای پهلوی حیوانی حیات به کار می رود و علم نیز می کوشد مدارکی از بیالوژی و فیزیک و کیمیا تدارک کند تا حقیقت زندگی را، تنها، مادی تشخیص نماید و امپریال و تعاریف مجعول آن را تصدیق کند. این تاریخ مؤید روم و واتیکان، ملل متحد و سازمانهای مرموز و شیطنانی آن است و دولت جهانی بانکداران را آزادی انسان می شناسد. این تاریخ، قدرت پول و صنعت مادی را، و تهدید و هراس از سوی خدایان شرک را به آسمان می رساند؛ این تاریخ انسان را بیچاره و زبون معرفی می کند و غلامی را سرنوشت او می شمارد؛ بنا بر واقعیاتی که این تاریخ به دست قدرتمندان داده است، انسان اگر کار نکند و پول بدست نیاورد، خداوند و طبیعت گسترده اش که سرشار از تریلون ها به توان تریلیون موجود زنده است و همه را از فیض هستی به راحتی آسایش و وفور نعمت سیراب می کند، برای او سهمیه ای ندارد. به تعبیر این تاریخ و فلسفه اش، روزی آدمیزادگان از سوی نمایندگان خداوندان مادی صادر می شود که ما برای ثروتمندتر شدن آنان غلامی می کنیم.

این حق آسمانی را سومریان بنا نهادند و اکادیمیا و دانش متعارف ما تا امروز آن را تعلیم می دهد. لذا در این تاریخ از خالق کائنات و پیامش؛ که همه مژده و وعده حقیقی است نه خیال و شرط، در هیچ مدرسه ای به صورت مثبت خبر نمی دهند. مسیح در سمبولیزم مذاهب رسمی همواره ناکام و بیچاره بوده و چون محکومی با بدن خون چکان از صلیب آویزان است و مردان مذهبی این تمثال شکست و زوال را پیرزومندان بر دوش می کشند¹⁰⁶؛ یاد روز شهادت اولیا و بزرگان اسلام و ایمان که اکثر ایشان شهید شده اند، با گریه و ناله و عزا و اشک تجلیل می شود و آرایش مزار آنان، هرچند مشعشع و مجلل، پیامی از سوی حلقه مرموز و مقتدر مذهب خانه برای مؤمنان است تا عسرت و ناکامی را سرنوشت ازلی خویش بدانند.

حتی باستانشناس این تاریخ برای کاوش به دنبال عظمت های مادی هستند و به جستجوی قصور شاهان و معابد ارباب الانواعند؛ زیرا تنها این عظمت های مادی، که از سنگ و با آبله دست و خون و عرق غلامان آباد شده اند از گذشت زمان و جفای حوادث باقی مانده اند¹⁰⁷ و از کلبه ها و کوش و حفره رعایا کمتر اثری می توان یافت. و این همه برعکس آثاری می باشند که از دوران پیش از استیلای جهانخواران به صورت مگالیت ها (بزرگ سنگ) و نظام های رابطه انسان با طبیعت و کائنات باقی مانده اند¹⁰⁸.

ولی تاریخ اصلی، روایات و طلسمات سومریان و راهروان آن اعتقاد، آنچه معیار حرکت قدرتمندان و جهانخواران است، در میان نسل های اربابان شفاهی در گردش است و اسناد و مدارک اعتقاد ات جهانخواری اقلیت و غلامی اکثریت، هزاران سال در موزیم های در بسته، در آرشیف های زیر زمینی و مهر و موم شده، در گاو صندوق های مخفی و رمزی نگهداری شده و نسل به نسل منتقل می شوند¹⁰⁹.

با وجودی که ریشه نژادی فرمانروایان سومری و مردمی که سومری خوانده شده اند را نا شناخته می دانند، ولی آنچه از ادامه ایدیالوژی سومری از مصریان تا یونانیان و رومیان و در برخی موارد امپراتوری های باستانی آسیای میانه استنباط می شود، تمدنی که اکنون بر جهان حاکم است، رابطه زیادی با آریایی ها دارد؛ مسینی های یونان که در عصر پدر اسکندر، فلیپ دوم، تمام یونان را متحد ساختند، آریایی الاصل بودند. آریایی ها در حدود بیست قرن پیش از ظهور مسیح از بیخ هیمالیا و دایره قفقاز (ایروسیا) برخاستند و در حدود ۱۸۰۰ قبل از میلاد در قاره اروپا پخش شدند، مردمان اصلی تر را به شمال و جنوب راندند و در اطراف دریای دانو ب از شرق اروپا تا شمال غرب در حدود بحیره اریاتیک ساکن گردیدند. گفته می شود دستگاه اسکندر، که امپراتوری اش تا نیمه های هند رسید، فرهنگ و خدایان شرقی را با عقاید یونانی آمیخته، فرهنگ و تمدن جدید هلنیستی را که متشکل از عقاید یونانی و شرقی (شرقی میانه، آسیای میانه و هند) بود، فلسفه تمدن و فرهنگی قرار داد که نقطه آغاز حیات اروپا به شمار می رود و رومن ها نیز آن را دنبال کردند¹¹⁰.

رومن ها که به نوبه خود از نسل مهاجران اولیه آریایی هستند، با درهم شکستن اقتدار یونان در قرن دوم پیش از میلاد، تمدن و فرمانروایی را به شیوه آنان و با همان مشروعیت آسمانی و زمینی ادامه دادند. گذشته از آن، شواهد باستانی و تحقیقاتی، از حاکمیت این نژاد در قلمرو های وسیع آسیای جنوب

غربی و مرکزی، آسیای صغیر، قلمروهای بالکان و یونان و اکثریت سرزمین های شمال افریقا در ساحل مدیترانه حکایت دارد. این حاکمان مشتمل بر فارسیان، کردها و اوسیت های قفقاز بوده اند و ساکنان قلمروهای شرقی قبایل آسیایی به شمول ساکنان افغانستان و هندوها، که با نژادهای اروپایی حوزه مدیترانه قرابت دارند¹¹¹.

بربرها نیز که بیشتر آریایی تبار بودند، پس از استیلا بر روم غربی، فلسفه دولت و جامعه را از رومیان گرفتند و آن را بنیاد مشروعیت خویش قرار دادند. حتی مسیحی شدن امپراتوری در روم شرقی (کنستانتینوپل) در عین زمان مبتنی بر حکایتی از انجیل و دلیل مشروعیت و شرکت امپراتور در امر الهی کلیسا است که در قرون میانه از مباحث داغ میان کلیسای رومن کاتولیک و پروتستانت و همچنان مسیحیت آریین (Arian Christianity) بود و دستگاه پاپ کوششی فروان داشت تا روم را بر بنیاد آن روایت به بابل وصل کند¹¹². زیرا پایان تاریخ، یا «اپاکلیپس» (Apocalypse) بنا بر روایت رؤیای سنت پیتر در انجیل، در شهر بزرگ بابل (Babylon) واقع می شود و نشانه هایی که سنت پیتر در رؤیا بدان اشاره نموده است، دلالت هایی به شهر روم دارد. رومن های کاتولیک که در هم شکننده یونانیان و مصریان، هردو، بودند و اطلاعات و رازهای هردو نظام باستانی و اسرار آمیز را در قبضه داشتند، باید خویشتن را وارث سومریان نیز به اثبات می رساندند تا فرماندهی بر جهان بر بنای وظیفه آسمانی، حق زمینی آنان باشد. کلیسای رومن کاتولیک نیز در این جهت تلاش داشت و می کوشید اعتقادی به وجود آورد که روم، جایگاه پاپ و مرکز امپراتوری مقدس، بابل جدید در غرب است¹¹³.

موارد بالا رابطه ای اعتقادی میان طبقات حاکمه سومری، هندی، مصری، یونانی، آریین (رومن، ژرمن، گل) را آشکار می کند که مبتنی بر عقاید غیر ادیان الهی اند و اسطوره های آنان از خدایان زنده در میان مردم حکایت داشته، سمبولیزم، آبدات، خدایان و بنیادهای اعتقادی مشترکی در مورد پایان تاریخ دارند و در تمام ادوار تاریخی همین فلسفه فرمانروایی و مشروعیت برای استثمار توده ها را در چنته داشتند¹¹⁴.

رومن ها تا اواسط قرن پنجم میلادی در بخش غربی امپراتوری در اروپا به فرمانروایی ادامه دادند، ولی در قرون اولیه مسیحی در حالیکه امپراتوری ده قرن عمرش را با جریانات موافق و مخالف طبیعی، بشری و سیاسی گذرانده بود، به کهنسالی رسید. این تمدن که قرن ها بعد عامل برپایی جهاد صلیبی شد و ستون پنجمش، یعنی دسته های رهبانان پیرو فرقه سنت فرانسیس و سنت دومینیک، در قرن سیزدهم میلادی به عزم دگرگون ساختن اعتقاد و ایمان خلاق در شرق پراکنده شدند، فجایع بی شمار انسانی بار آورده بود و فشار کشنده شمشیر جنگاوران و فاتحان و هنر جادوگران سیاست و معبد در قلمرو امپراتوری و ماورای آن بیداد می کرد¹¹⁵.

در سقوط بخش غربی امپراتوری، علاوه بر تب خود خواهی افراد و عوامل طبیعی با پیام دهای بشری آن، عوامل متعدد دیگری دست داشت. مورخان کاهش جمعیت را یکی از آن عوامل می دانند و می گویند در حالیکه اقوام دیگر در داخل و خارج مرزهای امپراتوری رو به افزایش بود، جمعیت رومن های پرورده شده زودتر رو به تقلیل گذارد، رومن های با قابلیت دیرتر ازدواج می کردند، کم اولاد می آوردند و زود می مردند. در قرن پنجم حتی مزارع بیشماری در ایتالیا به خاطر فقدان بزرگ متروک

شده بودند¹¹⁶. مزید بر آن طاعونی در سال های ۲۵۰ میلادی برخاست و یکی دیگر از عوامل کم شدن جمعیت شد؛ گفته شده در اوج این بیماری عمومی، در روم روزانه ۵۰۰۰ نفر تلف می شدند¹¹⁷ و در تمام قلمرو بزرگترین منبع ثروت، یعنی نیروی کار (رعیت و غلام) نیز رو به تقلیل می رفت؛ جنرال ها نیز که با تقلیل نفوس به کمبود جنگجو مواجه بودند و تا آن زمان اختلاط بربرها در میان اقطاب و اقطار مختلف امپراتوری به امری عادی مبدل شده بود، لاجرم به استفاده از نیروی وافر، ارزان و مستعد بربر (بیشتر جرمن ها) تن دردادند.¹¹⁸

عمده ترین عامل سقوط البته خود اشرافیت رومن بود که در قرن دوم میلادی، حدود هشت صد سال پس از تأسیس چنان فاسد شده بود که دسته هایی از سلاله های وارث امپراتوران و سرداران مشغول توطئه و دسیسه علیه یکدیگر شدند¹¹⁹. آنان، مثل افغانستان امروز، هریک لشکری شخصی به نام امپراتوری و سنا و روم داشتند که شهرت و افتخار ویرانگری و کشتار جمعی شهرهای مفتوحه و قتل عام بیدفاعان را حمل می کردند و به نوبت نیرومندی، فرمانروا و سزار می شدند. سنا و سرزاران، جنرالان و اغنیا سپس با توطئه های جدید مشغول شده و بدان حد غرق بقای عشرت و مکننت، بیش خواهی و سرافرازی خویش بودند که خلق الله را جز هنگام لشکر کشی و خراج و مالیه و بیگار و بهره کشی نمی شناختند، از همه طبقات رعیت جدا بودند و جایی در دل اکثریت نفوس که مدنیت پر زرق و برق و تجمل رومن بر شانه های آنان استوار بود نداشتند¹²⁰. ستمگری بر رعایا، که این زمان فراریان بربر از شمال و شرق اروپا نیز به وفرت در میان شان بودند به جایی رسیده بود که هنگام اشغال روم در حدود ۴۱۰ میلادی، یک مورخ رومی؛ راهبی از طبقه ادنای جام عه که اعتنایی به آرمان کشیشان و رهبانان اشرافیت و شرکا و خادمان نظام امپراتوری نداشت، در باره احوال روم پس از تسلط بربرها در قرن پنجم میلادی، روایت می کند:

در جهت ویرانگری همه چیز مانند انهدام، قتل عام، غارت، آتش زنی و بیدرفتاری که در این مصیبت انجام یافت، به دلیلی بود که همه از تعاملات جنگ است. ولی آنچه در این پیکار تازگی داشت آن که بربرهای وحشی کلیسا های بزرگ (باسیلیکا) را بست مقرر نموده بودند تا مردم غیر نظامی در آن ها جمع شوند و در درون آن بست ها همه در امان بودند و انبیت نمی شدند، هیچ کس، حتی دشمنان بی رحم، نمی توانست فردی را از آن جا به اسارت ببرد. چنین کاری باید به نام مسیح و در عصر مسیحیت به عمل آید. . . .¹²¹

این دوره که در نیمه دوم قرن دوم میلادی به تدریج بنیاد تمدن رومن را در اروپای غربی متزلزل ساخت، در عین حال با تغییرات و پدیده های طبیعی نا موافق نیز شدت یافت زیرا علاوه بر رقابت در خانواده های اشراف و سرداران و قهرمانان جنگی، تأثیرات طبیعی بزرگی نیز در تطور آن سهم داشت؛ در حالیکه حضور مهاجران ژرمن و اقوام دیگر آسیایی و افریقایی در روم، ساختار عنعنوی فرهنگ یکدست رومن ها را قهراً متحول می ساخت و ترکیب قدرت نظامی و سیاسی را نیز دچار تغییر می گردانید. و آن همه عوامل متفق از سوی آسمان و زمین، خالق و مخلوق هر دو، توانایی نظامی و اقتصادی امپراتوری را یکسان به تحلیل برد و مثل بیماری غیر قابل علاجی، با هیچ تدبیر و صلاح اندیشی در میان سیاستوران و مذهبیان چاره نشد. برعکس اختلافات درونی کلیسا از یکسو و تضادهای میان مذاهب (ارباب الانواع - یهودیت و مسیحیت) یکی از عوامل دیگر ضعف دستگاه رومن شد¹²².

در رأس اهرم امپراتوری روم هرکه قرار داشت، تعیین کننده میدان سیاست دسته های جنگجوی حرفه ای در لژیون هایی با فرماندهی سرداران ورزیده و کارزار دیده بودند که از دست خانواده های معیین اشراف (به قول افلاطون، اریستوکراتیا) دانه می خوردند¹²³. اشرافیت خانوادگی رومن برخلاف هویتش، چندان بر سلسله نسبی و خونی استوار نبود و خانواده های جدیدی وارد این کارزار می شدند که در رقابت سیاسی و نظامی افراد شایسته ای داشتند؛ ولی پس از اعلام امپراتوری از سوی ژولیوس سزار در ۴۹ قبل از میلاد اشرافیت بار دیگر ارثی شد¹²⁴. تعبیری که از شیوه اشرافیت مبتنی بر شایستگی در نظام رومن می توان یافت، جز فرمانروایی مغرضین و ماجراجویان؛ جنگاورانی که با سببیت در فتوحات و تاراج شهرها و دهات به شهرت و مقام می رسیدند، نبود و نمایندگانی که بدینگونه زیر نام جمهوری در سنا گرد می آمدند و تصامیم کلی را اتخاذ می نمودند، به قشر ناچیزی از افراد طبقات بالا و جنگسالار مربوط بودند که چه بسا از میان اوباش نیز بر می خاستند و هرگز از اکثریت شهروندان رومن نمایندگی نمی کردند¹²⁵.

از این جهت شگفت آور نیست که تمدن رومن ناشر کمالات علمی و فرهنگی نبود و بزرگترین ابداع آن امپراتوری ایجاد اشرافیت رومن، نیروی نظامی برتر و منضبط برای فتوحات و اداره امپراتوری، ایجاد شهرها و رواج زندگی شهری، نظام انتقالات و مواصلات، جاده ها برای لوژستیک قشون و مراسلات و حمل و نقل برای اشراف و شهریان ثروتمند بود. هرچند اروپائیان قرون مابعد، به خصوص از قرن هژده بدینسو همه چیز اروپا را بازمانده تمدن رومن می دانند و روحیه و فلسفه قوانین، عدلیه و حقوق، وکیل دعاوی و محاکم، قوانین حقوق و مسئولیت های رعایا و شهروندان می دانند که علی الاکثر یک سو داشت و به نفع اریستوکراتیا و اوباش می انجامید¹²⁶. ساختن عمارات زیبا و مجسمه و زیورات گرانبه تنها هنر دوران رومن به شمار می رود و یادگار شهیر «کلوسیوم» و قتال تن به تن غلامان، پهلوانان اسیر و قهرمانان آزاد شده تا هنوز در گوش تاریخ طنین دارد و تصاویری از به کام شیر افگندن آزادگان و متمردين، اسیران جنگی، سربازان و غلامان فراری، افراد مؤمن قبل و بعد از مسیحی شدن رومن ها (کسانی که بازیچه و اتیکان و امپراتوری رومان نمی شدند) هنوز زنده است¹²⁷. ولی به قول ستایشگران امپراتوری رومن، جهان برای رومن ها شهرها و قصور اشراف و اغنیا بود و شهروندان نیز عبارت از لشکرها، جنرالان و افسران، موبدان و کاهنان، سردسته های اوباش و بدکاران و فحاشان؛ دهات در فرهنگ رومن به دست تاریکی سپرده شده بود و زمی ن و رعیت که اکثراً غلام بودند، مایملک زمیندار بود و دولت و دستگاهش در آن کاری نداشتند و جاده های گسترده رومن به دهات راه نکشوده بود¹²⁸.

رومن ها بر زندگی های علمی و هنری را به دیگران واگذاشته و تنها متکی به قدرت نظامی ممتاز خود بودند¹²⁹؛ اقتصاد امپراتوری با کشورگشایی، خراج گیری و جزیه خواری می گذشت و ذخایر سرشار از طلا و جنس از ثروت قلمرو شرقی می انباشت. رومیان که خویش را برتر از قبایل آزاد بربر می شمردند، با غلام ساختن اسیران نیروی کار فراهم می نمودند و از ستم اعاشه می کردند¹³⁰.

تمدن رومن را محافظه کارانی می رانند که مخالف تغییر و نوآوری بودند. این وضعیت در نیمه دوم قرن دوم میلادی با نیروی ویرانگری و نوسازی رو به روشد و در قرن سوم میلادی وحدت امپراتوری و تمدنش را مورد تهدید قرار داد.

مرکز امپراتوری با ضدیت های اشراف قدرتمند علیه گردید ، ولایات به تمرد پرداختند، آزاد شدند و فرمانروایان جدید به کشورگشایان دیگری مبدل گردیدند؛ هسپانوی ها و اهالی گل (فرانسویان) با خاوریان (شهروندان روم شرقی) به سنا راه یافتند و امپراتور شدند؛ حتی افریقاییان و سوریان به مراتب سلطنتی عروج نمودند تا آن که در ق رن سوم همه ساکنان قلمرو، شهروندان روم شناخته شدند. این دوران، پایان بیکه تازی روم و ایتالیا را می رسانید و سقوط جریان طلا و ثروت از قلمرو شرقی دست دولتمردان را تهی می ساخت. بازرگانی دوردست ها در قبضه سوری ها و یهودیان در آمده بود و در حالی که شهر های شرقی به رونق می رسیدند، از بدن شهر های غربی خون می ریخت. تا آن که کنستانتین چهارم (۳۲۴ - ۳۳۰) روم شرقی و پایتختش قسطنطنیه را ایجاد کرد و دنیای اشرافیت رومن به شرق منتقل شد. کنستانتین با این سیاست و ستراتیژی، به امپراتوری روم غربی موقع داد تا قرن ها در برزخی فرو رود و نبض موجودیتش تا سال های وسط قرن پانزدهم در آسیای صغیر حفظ شود. غرب گدا و به وحشت برگشته، در قرن پانزدهم در شاهرهی گام نهاد که او را متدرجاً به آن مراتب از ارتقا رساند که قادر شد در پایان های قرون وسطی ریشه هایش را در سراسر جهان پهن نماید.¹³¹

بربرها که بودند؟

یکی از شگردهای کهن امپریال نامگذاری است. یونانیان به اقوامی که زبان شان لاتین نبود و در بیرون از قلمرو آنان می زیستند، بربر خطاب می کردند و رومن ها نیز به تقلید آنان اقوام بیرون از مرز امپراتوری را بربرخواندند، در حالیکه ادبیات سیاسی مسلط، روم و مذهب رومن کاتولیک را مقدس نام گذارده بود. آیا کسانی که امپراتوری رومن را از دایره ثروتمندان و زورآوران بدر آوردند و در تاریخ مدون بربر شناخته می شوند، مردمانی وحشی بودند؟ آنها از کجا آمده بودند و اصولاً به کدام نژادهای کنونی بشری قرابت و پیوند داشتند؟ شاید یافتن این ریشه و تعلق کار آسانی نباشد.

تاریخ مدون، به دلایل بی شماری، تاریخ استعماری و ابداعی است. در سیر پدیده های عمده تاریخی مانند ظهور ادیان الهی، ادیان قدیمتر از آن و اسطوره های اقوام و مدنیت های گذشته، سطحی و متعارف اند و چندان کمک موثری در تحقیق به شمار نمی روند. از این جهت، تاریخ؛ که اسناد و شواهد پراکنده و تصنیف نشده فراوانی نیز دارد؛ به گونه انتخابی و میتودیک تدریس و تبلیغ می شود و لذا حقایق بسیار موثر در بنیاد فلسفه و نظریات تاریخی را تنها از بخش تخصصی اکادمیا و شواهد و آثار تاریخی و متونی که بسیار مورد ارزیابی قرار گرفته اند می توان ردیابی کرد.

در پدیده های عمده تاریخ مانند مهاجرت ها، اختلاط فرهنگ ها و ریشه های تاریخی اقوام، تعمداً دستکاری و جعل صورت گرفته و این نوع دستکاری ها و جعلیات نیز میتودیک هستند و برپایه نظریات سیاسی و ستراتیژیک به عمل آمده اند؛ از این جهت بسیاری حقایق تاریخی، مانند قضایای مربوط به آریان ها، یهودان، مسیحیت، اسلام، تمدن های هندی، آسیای مرکزی، شرق میانه و شرق نزدیک (غرب آسیا) صداقت یافت نمی شود؛ حقایق فدای تعلقات و مصالح سیاست و ستراتیژی جدید و قدیم شده است و در این قضیه تمهیدات چنان قدیمی و کهن است که دیدگاه جوینده موشکاف را در باور و پذیرش کلی تاریخ کنونی به تردید و تزلزل مواجه می سازد.¹³²

یکی از آن پدیده ها، مهاجرت های بسیار عمده تاریخی اقوام آسیایی (آرین ها) به هند و اروپا است و اثراتی که این مهاجرت ها در تکامل تاریخی بشر کنونی داشت. مهاجرت آرین ها به هند، به معنی هجوم

طولانی و غالباً یک نژاد بیش طلب به سوی جنوب شرق هیمالیا است و تسلط و ت فوق آنان بر مردمان بومی و دستاوردهای آنان، که از قرن هایی کهنتر ساکن سرزمین هند بوده اند و فرهنگی بسیار غنی تر از تازه واردان داشتند؛ آرین ها تا کنون بخش ثروتمند و اشرافی کشور و مدنیت هند را تشکیل می دهند .

لاکن آرین هایی که مسیر غرب را درپیش گرفتند و به اروپا رسیدند، راه دیگری در سرنوشت تاریخ در پیش داشتند. این اقوام چون ابتدا به اروپا راه یافتند، در اطراف دانوب پخش شدند . یکی از طوایف آرین (هندو اروپایی) مسینی ها در یونان باستان هستند که بنا بر اشعار تاریخی هومر، پادشاهش اگامنون در حدود ۱۲۲۰ قبل از میلاد بر شهر باستانی تروا حمله برد و به بهانه صلح و حیلۀ اسپ چوبین بزرگی که به نام «اسپ تروا» معروف شده است و سربازان زبده اش را در شکم آن مخفی نموده بود، بر آن پادشاهی غلبه یافت . هرچند هومر دلیل جنگ مسینیان با تروایی ها را ربوده شدن هلن زن برادر اگامنون می داند و روایت کرده است پس از نجات وی جنگ نیز پایان یافت؛ ولی علت اصلی جنگ حاکمیت بر مسیر های تجارتي در شرق مدیترانه و سواحل آسیای صغیر شمرده شده است . اقامت آریایی ها در یونان و در ناحیه میسینا حدود ۲۰۰۰ - ۱۰۰۰ قبل از میلاد است و گفته شده مسینی ها با مردمان محلی Peloponnesus مخلوط شده و عناصری از فرهنگ آنان را پذیرفتند . در مورد مدنیتی که مسینی ها ایجاد کردند، نه تنها در اشعار معروف ایلیاد و اودیسه تألیف هومر یاد شده است بلکه در اثر کاوش های باستانشناس نمونه، هاینریش شلایمن [Heinrich Schliemann](#)، و گشوده شدن الفبای زبان باستانی به نام [لاینر Linear B](#) در سال ۱۹۵۲ م شواهدی بدست آمده که نشان می دهد آنان در یونان در حدود ۱۶۰۰ پیش از میلاد مدنیت پر رونقی ایجاد کرده بودند و امرای آنان قصر های بزرگ و مقبره های مجلل ساختند و به استعمار سرزمین های اطراف آغاز نمودند¹³³ .
ادامه دارد

1 - [نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های سردار محمد داؤد](#)؛ دکتر عاصم اکرم؛ 1380، انتشارات میزان؛ ص 185

2 - عاصم اکرم؛ ص 180

3 - همان؛ ص 192-200.

4 - همان؛ ص 186

5 - [Modern Afghanistan: A History of Struggle and Survival](#)؛ امین صیقل، روان فرهادی، کیریل نورجانوف؛ انتشارات I.B.

TaurisT 2006Y w 173

6 - پراکسی proxy در لغت به معنی وکیل، نماینده، وکالت، وکالتنامه، به نمایندگی دیگری رأی دادن ترجمه شده است؛ در مفاهیم سیاسی این لغت به وکالت یا نمایندگی کسی کاری در برابر مزد انجام دادن را افاده می کند و از ریسبب جنگ های جهادی افغانستان را در تفسیرهای دوران آشوب افغانستان، جنگ وکالتی یا proxy war می گویند و معتقدند در برابر مزد به وکالت غرب و شرکای عرب و پاکستانی نظام بانکداری - فریماسونی صورت پذیرفته است.

7 - عاصم اکرم، 1380؛ ص 13.

8 - نظریه ای که در این سلسله مباحث مورد نظر گرفته شده، آنست که قضایای جهان پس از انقلاب کبیر فرانس(1789) تا امروز طراحی شده اند و ما ملت های جهان سوم و به خصوص افغانستان، طی یک قرن اخیر بازیه سیاست های بانکدارانی قرار گرفته ایم که در رأس ایجاد نظام واحد جهانی می باشند و دولت های دست نشانده آنان، از عبدالرحمن تا کرزی، سیاست های ضد ملی و انسانی آنها را می پیمایند و اختلافات گوناگون از قومی تا آرمانی، اکثرأ مصنوعی و طراحی توطئه بانکداران است این نظریه که «تلاش بانکداران برای اداره جهان» شمرده می شود با نام های مختلفی، از جمله «نظام واحد جهانی» معروف است و طرفداران زیادی در میان صاحب نظران بین المللی دارد این مضمون تا اواخر قرن بیستم نیمه مخفی بود، ولی امروز در نتیجه کثرت اطلاعات آشکار شده است و از مباحث داغ سیاسی در غرب است

9 - عاصم اکرم، 1380؛ ص 14.

10 - عاصم اکرم؛ ص 179. همچنان [Modern Afghanistan: A History of Struggle and Survival](#)؛ امین صیقل، روان فرهادی، کیریل

نورجانوف؛ انتشارات I.B. TaurisT 2006Y w 172-73.

- 11 - عاصم اکرم، 1380؛ ص 26.
- 12 - [Afghan frontier](#)؛ ویکتوریا شوفیلد؛ Victoria Schofield؛ Tauris Parke Paperbacks, 2003؛ ص 274
- 13 - عاصم اکرم؛ ص 56.
- 14 - همان؛ ص 54.
- 15 - هانزا، هنزا، شمال پشتونخواه (گلگیت)، شمال شرق افغانستان، پامیر بزرگ در حدود کشمیر و کاشغر. رج: the Imperial Gazetteer of India؛ سر ویلیام ویلسن هنتر، جیمز کاتن شوترلند، ریچارد برن، سر ویلیام ستیونسون میبر؛ مرکز لیگ جنوب آسیا، یونیورسیتی شیکاگو 1881؛ ص 81-79 و [The Pamirs and the Source of the Oxus](#)؛ جورج ناتینال کرزن، انجمن سلطنتی جغرافیا، بریتانیای کبیر، 1896؛ ص 3، 58.
- 16 - [Travels and Travelers of the Middle Ages](#)؛ آرتور پیرسیوال نیوتن؛ انتشارات روتلیج، 1997؛ ص 124. (هرچند شهری با همین نام در مغولستان کنونی نیز وجود دارد، ولی به دلیل آن که مغولستان تنها بخش شمالی راه ابریشم را تشکیل می داد، این تاشقرغان یقیناً تاشقرغان (خلم) در آستانه شهر مزارشیف خواهد بود. دلیل)
- 17 - [Builders of empire: Freemason and British Empire 1717-1927](#)؛ جسیکا هارلند - جاکوب [Jessica Harland-Jacobs](#)؛ انتشارات یونیورسیتی کارولینا، اپریل 2007؛ صفحات 8، 44، 74، 85، 86، 150، 211، 241، 255، 284. [White-Settler Colonialism and the Myth of Investment Imperialism](#)؛ ارگیری ایمانویل؛ [New left review](#)، 73/1، می سال 1973.
- 18 - «کشاورزی و بازرگانی، اهلی کردن حیوانات و ساختن ارابه، سکه زدن و سند نوشتن، پیشها و صنایع، قانونگذاری و حکمرانی، ریاضیات و پزشکی، استعمال مسهل و زهکشی زمین، هندسه ونجوم، تقویم و ساعت و منطقه البروج، الفبا و خطنویسی، کاغذ و مرکب، کتاب و کتابخانه و مدرسه، ادبیات و موسیقی، حجاری و معماری، سفال لعابدار و اسبابهای تجملی، یکتاپرستی و تکگانی، آرایها و جواهرات، نرد و شطرنج، مالیات بردرآمد، استفاده از دایه، شرابخواری، و چیزهای فراوان دیگری برای نخستین بار پیدا شده و رشد کرده، و فرهنگ اروپایی و امریکایی ما، در طی قرون، از راه جزیره کرت و یونان و روم، از فرهنگ همین خاور نزدیک گرفته شده است» «آریاییان»، خود، واضع و مبدع تمدن نبوده، بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفتند؛ یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به شمار نمیروند، زیرا آنچه از دیگران گرفتهاند بمراتب بیش از آن است که از خود برجای گذاشتهاند. یونان، در واقع، همچون وارثی است که ذخایر سهزارساله علم و هنر را، که با غنایم جنگ و بازرگانی از خاورزمین به آن سرزمین رسیده، بناحق تصاحب کرده است. با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور نزدیک، و احترام گذاشتن به آن، در حقیقت وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و امریکا داریم ادا کردیم.» تاریخ تمدن؛ ویل دورانت؛ فصل هفتم؛ سومر؛ ص 137.
- 19 - [History World](#)؛ تاریخ بابلون.
- 20 - ویکیپدیا؛ اقوام دریایی.
- 21 - گاهشمار تاریخ ایران؛ تاریخ هیتی
- 22 - فاجعه و امید؛ کارول کوپگلی، شرکت مکملین، نیویارک، 1966؛ ص 19.
- 23 - [A farewell to alms: a brief economic history of the world](#)؛ گریگوری کلارک؛ انتشارات یونیورسیتی پرینستون، 2007؛ ص 1-3.
- 24 - سرگذشت تمدن؛ ویل دورانت، جلد سیزدهم، پارس؛ ص 21-22.
- 25 - [Illustrated History of The Roman Empire](#)؛ زیر عنوان [Gaius Aurelius Valerius Diocletianus](#).
- 26 - اروپای غربی در آستانه جهاد صلیبی، ج 1- یکصد سال اول [A History of the Crusades, Volume I: The First Hundred Years](#)؛ کنت م. سیتون و ماشال دلبلیو بالدوین؛ انتشارات یونیورسیتی ویسکونسین، چاپ دوم سال 2006؛ ص 3-9.
- 27 - [Environmental science: the way the world works](#)؛ برنارد ج. نیل و ریچارد ت. رایت؛ Prentice Hall PTR, 1993؛ ص 126-27.
- 28 - به طور مثال: «افکار مراحم نثار سنیه قبله و کعبه مقدس اعظم اعلیحضرت سراج المللت و الدین . . .» در آغاز کتاب «[افغانستان، اثر منظوم](#)» محمود طرزی؛ مطبوعه عنایت، دارالسلطنه کابل، 1330؛ به چشم می خورد. در صفحه 3 همین اثر . . . پیروی افکار ترقی آثار قبله گاه مقدس خود را نموده . . .»، جعل مداحانه فردی است که در تاریخ افغانستان بت روشنفکری شناخته شده است.
- 29 - تاریخ تمدن، مشرق زمین کهواره تمدن؛ ویل دورانت؛ عوامل اقتصادی، ص 6.
- 30 - جنگ اول انگلیس در افغانستان، که به استثنای یک نفر، داکتر برایدن معروف، به مرگ تمام قشون 12000 نفری انگلیس در فاصله میان کابل تا جلال آباد انجامید و انگلیس با شکست ننگینی سرافکنده شد، 20 میلیون پوند خرج برداشت؛ در اشتغال ده ساله افغانستان، شوروی سالانه 10 میلیارد دالر خرج کرد. ([نبرد افغانستان](#))؛ لودویک آدمک و فرانک کلمنتس؛ انتشارات ABC-Clío، 2003؛ ص 87، 231. این مبلغ در تناسب ارزش درآمد عادی امروزه و با یک محاسبه حد اوسط به ارزش بیش از دو میلیارد پوند است.
- 31 - [The Climax of An Empire](#)؛ جیمز/ جین موریس؛ سلسله تاریخی «پاکس بریتانیکا»؛ انتشارات پنگوئی، 1968؛ ص 26.

- 32 - Colonialism as civilizing mission: cultural ideology in British India؛ هرال د فیشر تاین و میشل مان؛ انتشارات انتم 2004؛ ص 117، 18.
- 33 - History of Europe؛ سوترلند مینزیس؛ انتشارات ویلیام کولینز و پسران، لندن-گلاسکو، 1877؛ ص 46-47.
- 34 - Augustus؛ پات سوترن؛ انتشارات روتلج، 1998؛ صفحات 13-22، 56-96، 163-230.
- 35 - تاریخ مسیحیت از تولد مسیح تا لغو یگانیزم در امپراتوری روم؛ هنری هارت ویلیام؛ وی جی. وایدلتون، نیویارک، 1872؛ ص 8-75.
- 36 - این مقوله را در یکی از آثار مرحوم مطهری خوانده ام که به دلیل استواری کلام در ذهن نقش بست و چون از آن زمان سالیان درازی می گذرد، منبع این کلام مؤجز به خاطر ضعیف نمانده است؛
- 37 - [انسیکلو پدیا بریتانیکا](#)
- 38 - [The Cambridge companion to the Age of Constantine](#)؛ نویل امانویل لینسکی؛ انتشارات یونیورسیتی کامبریج، 2006؛ ص 305.
- 39 - ولایتی در غرب ترکیه واقع در ساحل مدیترانه؛
- 40 - Bleckmann, "[Sources for the History of Constantine](#)"; Cameron, 90-91; Lenski, "Introduction" (CC), 2-3)
- 41 - ویکیپدیا، [روم شرقی](#)
- 42 - Paganism Not Abolished in the Roman Empire Or the Christian World؛ چارلز ارل پرستون؛ انتشارات بوستون ماوس، 1881؛ ص 10، 12، 26
- 43 - ویکیپدیا، [سمبولیزم مسیحیت](#).
- 44 - [انکیز یسیون](#): لغتنامه دهخدا
- 45 - [The Golden Age restor'd](#)؛ گراهام پاری؛ Manchester U.P، 1981؛ ص 22-23.
- 46 - [Constantine](#)؛ رامسی مکمولن؛ انتشارات روتلج، 1978؛ ص 139-156.
- 47 - M. D. D. Newitt؛ [A history of Portuguese overseas expansion, 1400-1668](#)؛ انتشارات روتلج، 2004؛ ص 34-162.
- 48 - [The Crusades and the expansion of Catholic Christendom, 1000-1714](#)؛ جان فرانس؛ انتشارات روتلج، 2005؛ ص 16-21.
- 49 - History of Crusades: The fourteenth and fifteenth Centuries؛ هری دبلیو هازارد؛ انتشارات یونیورسیتی ویسکونسن امریکا، چاپ اول، 1975؛ ص 47-646.
- 50 - [Europe: a History](#)؛ نورمان داویس؛ انتشارات یونیورسیتی آکسفورد، 1996؛ ص 359.
- 51 - انسیکلوپدیای کاتولیک، زیر عنوان [Guelphs and Ghibellines](#).
- 52 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن، جلد 11، ص 265.
- 53 - [Journal of the American Oriental Society](#)؛ از نشرات American Oriental Society؛ ص 61.
- 54 - Thomas F. Madden؛ [The new concise history of the Crusades](#)؛ انتشارات Rowman & Littlefield، 2005؛ ص 193.
- 55 - مُراد از اصطلاح «ایوانجلیک» Evangelical، در لغت لاتین به معنی مژده است. غرض از اصطلاح مذهبی آن تشریف به مسیحیت و ایمان به تثلیث وحدانیت بوده، قرینه نجات از سوی مسیح و لذا مژده حیات تازه شمرده می شود؛ لکن از دیدگاه سیاسی، این اصطلاح معنی تعهد بنیاد گرایانه به نشر مسیحیت و جهاد مسلحانه در این راه است؛
- 56 - A History of Crusades: V 2, The Impact of Crusader States on The Near East؛ با تصحیح کینت م. سیتون، نورمان پ. زاکور، هری دبلیو هازارد؛ یونیورسیتی ویسکونسن، چاپ اول سال 1985؛ ص 455.
- 57 - انسیکلو پدیای کاتولیک، زیر عنوان [St. Francis of Assisi](#).
- 58 - Francis of Assisi: A Revolutionary Life؛ ادریان هوز، کارین آرمسترانگ؛ انتشارات هایدن سپرینگ، 2003؛ ص 102.
- 59 - Saracens: Islam in the medieval European imagination؛ جان ویکتور تولان؛ انتشارات یونیورسیتی کولمبیا - نیویارک، 2002؛ ص 218-214.
- 60 - انسیکلوپدیای مسیحیت؛ سنت فرانسیس اهل اسپسی.
- 61 - Life of St. Francis of Assisi؛ پاول سباتیر؛ انتشارات کوزیمو کلاسیک، 2007؛ ص 3.
- 62 - The Life of the Saints؛ البان بوتلر (1710- 1773)؛ Alban Butler، ص 378.
- 63 - اروپای غربی در آستانه جهاد صلیبی، A History of the Crusades, Volume I: The First Hundred Years؛ کینت م. سیتون و مارشال دبلیو بالدوین؛ انتشارات یونیورسیتی ویسکونسن، چاپ دوم سال 2006؛ ص 9.
- 64 - اروپای غربی در آستانه جهاد صلیبی (بالا)؛ ص 34.
- 65 - [Ancient Rome](#)، ویکیپدیای آزاد.
- 66 - The history of the Balkan Peninsula؛ فردیناند شوپل؛ انتشارات آیر 1971؛ ص 98-196.

- 67 - [کرونولوژی تاریخی اروپا، امپراتوری عثمانی - محمد دوم ملقب به فاتح 1432-1481 م.](#)
- 68 - The crusades: Islamic perspectives؛ کارول هیلن براند؛ انتشارات روتلیج 1999؛ ص 419.
- 69 - Symbolism in the fourth Gospel؛ کریگ آر. کوپر؛ چاپ دوم، انتشارات فورترس، 2003؛ ص 39-41.
- 70 - The history of the decline and fall of the Roman Empire، جلد هشتم؛ ادوارد گیبون؛ انتشارات جیم موری، 1887؛ ص 195-198.
- 71 - Ottoman seapower and Levantine diplomacy in the age of discovery؛ پالهریا جانسن برومیت؛ سننی پرس 1194، ISBN 0791417018، 9780791417010؛ ص 11 و 12.
- 72 - The god of modernity: the development of nationalism in Western Europe؛ جوزف آر. لوبیرا؛ انتشارات برگ 1994؛ ص 118-19.
- 73 - فاجعه و امید؛ کارول کوپلی؛ شرکت مکملین و شرکا، 1966 نیویارک؛ ص 15.
- 74 - Behold a White Horse؛ سیسکو ویلر؛ Xulon Press، 2009؛ ص 169-70.
- 75 - Behold a White Horse؛ ص 172.
- 76 - [Comparison between Creed of 325 and Creed of 381](#)؛ انسیکلوپدیای آزاد.
- 77 - The North American review، Volumes 255-256؛ جارد سپارکس، ادوارد اوورت، جیمز روسل لاول و هنری کابوت لاج؛ یونیورسٹی ایوای شمالی، 1862؛ ص 450-453.
- 78 - 1977-1910، استاد یونیورسٹی پرینستون، هاروارد و انسٹیوت امور خارجی یونیورسٹی جورج تاون امریکا و مؤلف کتاب «فاجعه و امید».
- 79 - Tragedy and Hope؛ داکتر کارول کوپلی، انتشارات مکملین، نیویارک 1966؛ ص 15.
- 80 - A short history of the world؛ جان م. رابرتس؛ انتشارات یونیورسٹی آکسفورد 1997؛ ص 213.
- 81 - ویکیپدیا زیر عنوان [Theodosius I](#).
- 82 - The Decline and Fall of the Roman Empire؛ ادوارد گیبون، ج. ب. برنی؛ Wildside Press LLC، 2004؛ ISBN 080959241X، 9780809592418؛ ص 219.
- 83 - The Word made flesh: a history of Christian thought؛ مارگریٹ روٹ میلز؛ انتشارات ویلی بلکویل، 2005؛ ص 129-31.
- 84 - The power of the pope during the middle ages؛ جین ایدمی آگوستی گوسیلینی؛ انتشارات ج مورفی، 1853، یونیورسٹی مشیگان؛ ص 271-285.
- 85 - The Word made flesh: a history of Christian thought؛ مارگریٹ روٹ میلز؛ انتشارات ویلی بلکویل، 2005؛ ص 129.
- 86 - [Declaration of the Rights of Man and of the Citizen](#)؛ ویکیپدیای آزاد.
- 87 - Pawns in the Game؛ by William Guy Carr؛ 1958؛ ص 5-7.
- 88 - The long summer: how climate changed civilization؛ براین م. فاگان؛ انتشارات بیسیک بوکس، 2004؛ ص 98.
- 89 - A History of the Vikings؛ تی. دی. کندریک؛ انتشارات کوریر دوور، 2004؛ ص 44-46.
- 90 - ویکیپدیا زیر عنوان [ساختمان های اولیه سنگی در ترکیه](#).
- 91 - ویکیپدیای آزاد؛ [List of megalithic sites](#).
- 92 - The Popular science monthly؛ شماره 31؛ انتشارات د. اپلتون، 1887؛ یونیورسٹی هاروارد؛ ص 39-45.
- 93 - Archaeological fantasies؛ گارت گ. فاگان [Garrett G. Fagan](#)، روتلیج، 2006؛ ص 362-368.
- 94 - Megalithic lunar observatories؛ الکساندر تام؛ انتشارات یونیورسٹی آکسفورد، ایالات متحده امریکا، 1971؛ ص 9-15.
- 95 - The Origins and diversity of axial age civilizations؛ سامول نوحا آیزنشتاد، وارنر رایمرز ستیفونگ، ماکهون لو مهکار، الشم هیری سنت ترومن، موساد وان لیر بی پروشلایم با تصحیح سامویل نوحا آیزنشتاد؛ انتشارات سنئی، 1988؛ ص 1-10.
- 96 - انسیکلوپدیا بریتانیکا، [The Indo European people](#)، سال 2009.
- 97 - Outlines of Roman history: from the foundation of the city to the fall of the Eastern empire؛ تحقیقات یونیورسٹی مشیگان؛ انتشارات تاماس کاپرٹویت و شرکا، 1846؛ ص 13.
- 98 - Outlines of Roman history؛ یونیورسٹی مشیگان؛ انتشارات تاماس کاپرٹویت و شرکا، 1846؛ ص 14-34.
- 99 - Outlines of Roman History، by William C. Morey، Ph.D.، D.C.L.؛ امریکن بوک کمپنی، 1901؛ فصل اول. (New York، Cincinnati، Chicago: American Book Company 1901).
- 100 - The rise of the Roman Empire؛ پلیبیوس، به تصحیح و حواشی ایان سکاٹ کیلوورت، فرانک ویلیام والبنک؛ انتشارات پنگوین کلاسیکز، 1979؛ ص 29-31.

- 101 - [انسیکلوپدیای آنلاین](#)
- 102 - پلیبیوس، ظهور و عروج امپراتوری رومن؛ ص 43.
- 103 - SUMERIAN MYTHOLOGY، مطالعاتی در مورد دستاوردهای ادبی و معنوی در هزاره سوم قبل از میلاد؛ سامویل نوحا کرامر؛ انتشارات یونیورسیتی پنسلوانیا، چاپ اول 1944، چاپ جدید با تصحیح 1961؛ ص 8 مقدمه.
- 104 - اتفاقاً اولین اروپایی که به این کار دست زد، فردی به نام اچ سی. رالینسن عضو سرویس مخفی بریتانیا بود که زبان فارسی را در هند آموخت و در سال 1835 هنگام مأموریت در ایران به نقل کتیبه‌های سه زبانه بیستون اقدام کرد و در سال 1855 کارش را در ژورنال انجمن سلطنتی آسیای منتشر کرد. از آن پس علاقه غربیان (امریکایی، فرانسوی، امریکایی و آلمانی) به کشف شواهد باستانی از تاریخ سومریان شدت گرفت. (ص 3-5؛ SUMERIAN MYTHOLOGY)
- 105 - Genesis 1-11: a continental commentary؛ کلاوس وسترن؛ انتشارات فورترس، 1994؛ ص 57-59.
- 106 - That Old-Time Religion؛ گوردون ماکسول، پال تاپس و الان سنو؛ انتشارات بوک تری، 2000؛ ص 22-23.
- 107 - These Were The Greeks؛ هیو دزموند اموس و اندریو جیورج پال لانگ؛ انتشارات آموزشگاهی هالوتی، ISBN 1979 0717507890، 9780717507894؛ ص 12-18.
- 108 - Underground!: the disinformation guide to ancient civilizations؛ پریستون پیت؛ ص 160.
- 109 - Proceedings, American Philosophical Society؛ شماره 104، 1960؛ انجمن فلسفی امریکایی؛ ص 413.
- 110 - [Hellenistic civilization - Wikipedia, the free encyclopedia](#)
- 111 - Myths of Babylonia and Assyria؛ دونالد الف مکینزی؛ انتشارات کسینجر، 2004؛ ص 7-10.
- 112 - Union With Rome: Is not the church of Rome the Babylon of Apoclyps?؛ کریستوفر ووردزورث؛ انتشارات روینگتون، 1866؛ کتابخانه عامه نیویارک؛ فصل اول صفحات 1-92.
- 113 - [The history of Christianity, from the birth of Christ to the abolition of Paganism](#)؛ هنری هارت میلمن؛ انتشارات آ سی آر مسترانگ و پسران، 1887؛ یونیورسیتی مشیگان؛ ص 69
- 114 - The social & economic history of the Roman Empire، جلد اول؛ مایکل ایوانویچ روستووسیف؛ انتشارات ببلو و تانن، 1926؛ ISBN 0819621641، 9780819621641؛ ص 77.
- 115 - پولیبیوس.
- 116 - تاریخ تمدن جهان؛ ویل دورانت؛ 1944، ص 665-666.
- 117 - 6000 years of housing؛ رابرت شون آیر؛ شرکت نورتون و شرکا، 2003؛ ص 217.
- 118 - Barbarians within the gates of Rome؛ تاماس اس. برنس؛ انتشارات یونیورسیتی اندیانا، 1994؛ ص 281-83.
- 119 - A History of the Ancient World: Rome؛ میخائیل روستووسیف؛ 1927؛ ص 216-7.
- 120 - The fall of the Roman Empire: a new history of Rome and the Barbarians؛ پیتر ج. هیئر؛ انتشارات یونیورسیتی آکسفورد، ایالات متحده آمریکا 2006؛ ص 373.
- 121 - Medieval Civilization 400-1500؛ جاکس له گوف، ترجمه جولیا بارو؛ انتشارات باسیل بلکویل، 1964؛ ص 10.
- 122 - The fall of the Roman Empire: a new history of Rome and the Barbarians؛ ص 120.
- 123 - The social & economic history of the Roman Empire؛ مایکل ایوانویچ روستووسیف؛ 1926؛ ص 344-415.
- 124 - The Roman Republic in political thought؛ فرگوس میللر؛ انتشارات یونیورسیتی براندیس، نیو انگلند، 2002؛ ص 168-170.
- 125 - همان، ص 178.
- 126 - Titan: a monthly magazine, V 5؛ ناشر: [جیمز هاگ](#)، 1850؛ ص 152-1.
- 127 - [Roman Executions at the Colosseum](#)؛ از اطلاعات اینترنت.
- 128 - مجله تیتان، جیمز هاگ، 1850؛ ص 152.
- 129 - Culture and values: a survey of the humanities؛ لارنس س. کونینگهام، جان ج. ریچ؛ انتشارات سنگج لیرنینگ، 2005؛ ص 127.
- 130 - Medieval civilization, 400-1500؛ جاکس له گوف، جولیا بارو؛ انتشارات ویلی-بلکویل، 1991؛ ص 3.
- 131 - Medieval civilization, 400-1500؛ جاکس له گوف، جولیا بارو؛ انتشارات ویلی-بلکویل، 1991؛ ص 4.
- 132 - به طور مسال در متون تدریسی تاریخ دوره یونیورسیتی در امریکای شمالی، در مورد منشای قومی اسکندر اظهار بی اطلاعی می شود و ریشه آریایی او را که چندان تاریخی نیز از آن نگذشته است تذکری به عمل نمی آید [These Were The Greeks](#)؛ ص 185.
- 133 - [Mediterranean Civilizations, ca. 2000 BC-AD 500](#)؛ مواد درسی تاریخ، یونیورسیتی کارولینای شمالی